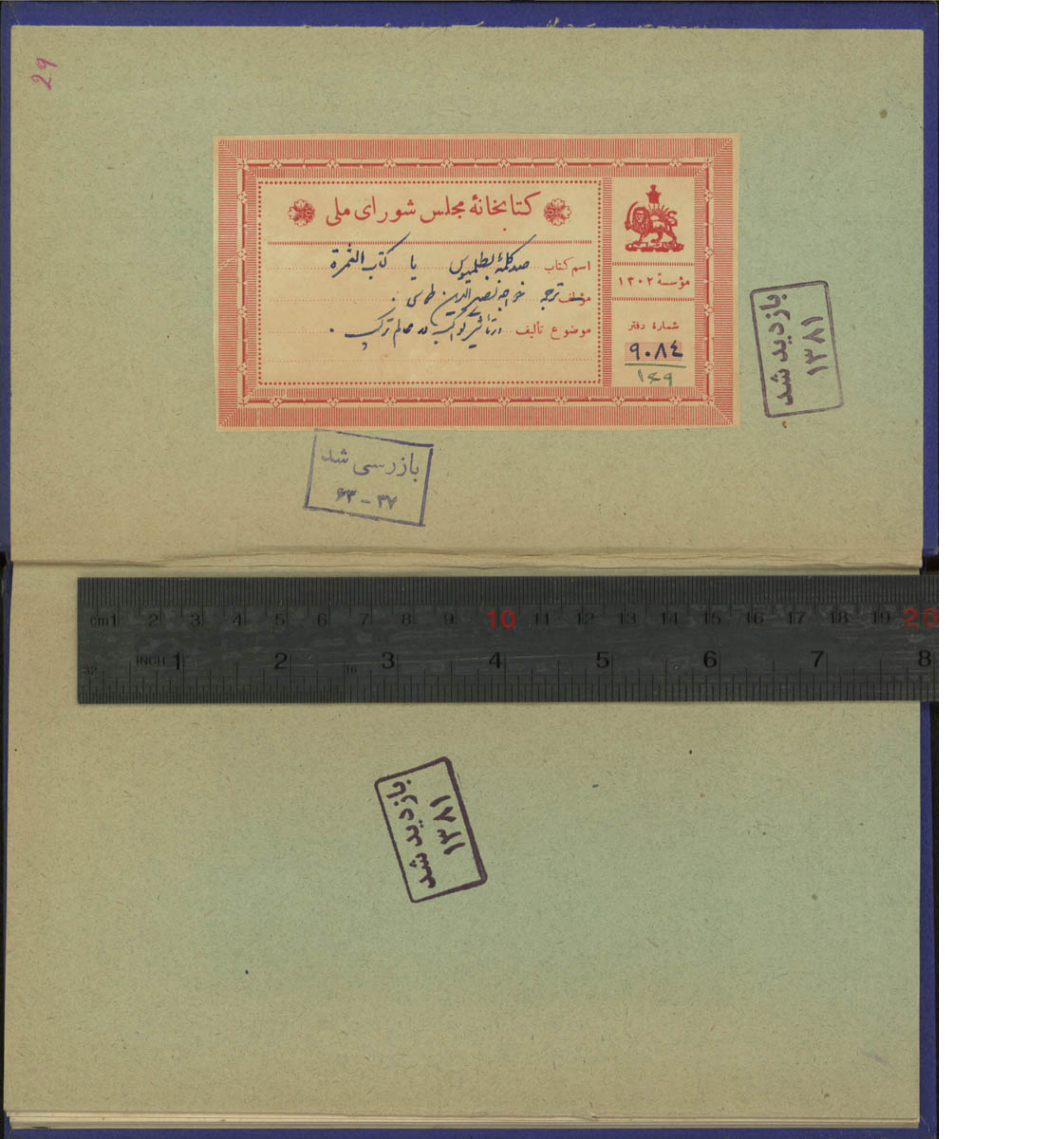
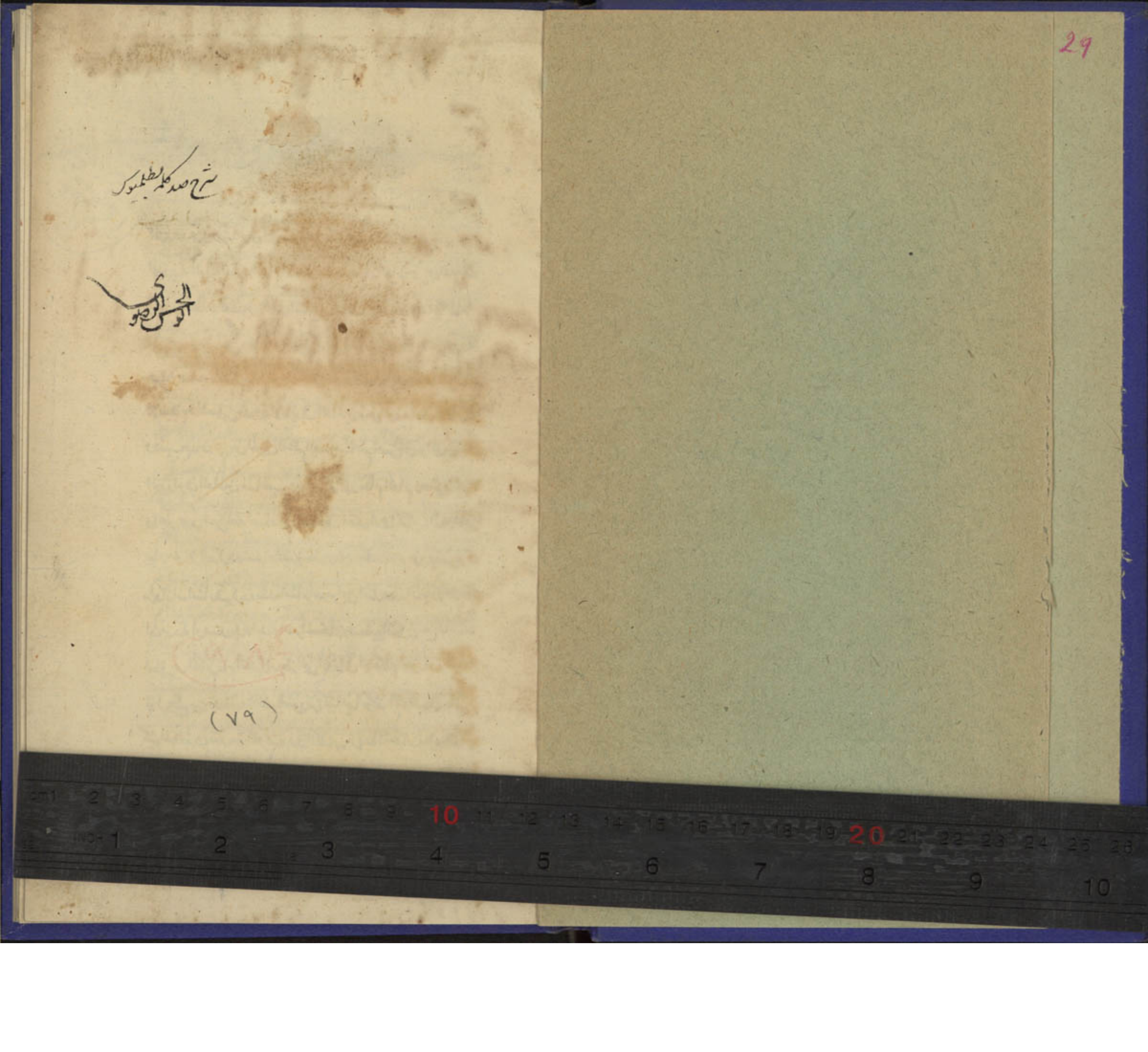

کتابخانهٔ
شورای
اسلامی



کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
اسم کتاب صدکلمهٔ بطلمیوس یا کتاب الثمرة
مؤلف ترجمه خواجه نصیرالدین طوسی.
موضوع تألیف در تاثیر کواکب در عالم ترکیب.
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
شمارهٔ دفتر ۹۰۸۴
۱۴۹
بازدید شد ۱۳۸۱
بازرسی شد ۳۷-۶۳
بازدید شد ۱۳۸۱



شرح صد کلمه بطلمیوس حکیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله حمد الشاکرین والصلوة علی نبیه محمد واله اجمعین چنین کوید
المخدوم المولی المعظم والهمام الاعظم علامة علماء العالم مفخر بنی ادم ملك
الحکماء سلطان المحققین افضل المتاخرین واکمل المتبحرین قدوة العلماء و
المجتهدین نصیر الحق والملة والدین که بحکم اشارت مخدوم و مخدوم زاده
جهان صاحب معظم عالم مؤید مظفر منصور بهاء الدولة والدین شمس
الاسلام والمسلمین قدوة الاکابر فی العالمین ذخر الوزراء فی الافاق مفخر
و نسیب جهان محمد بن المولی الاعظم الصاحب المعظم شمس الحق والدین ملك
الوزراء فی العالمین صاحب دیوان الممالك نظام العالم دستور العرب
والعجم محمد اعز الله انصارهما و ضاعف اقتدارهما کتاب ثمره بطلمیوس را
بپارسی ترجمه کرده امد و اغلب شکل مینمود بقدر فهم خود بمقصود و
مراد از ان اشارتی کرده شد انشاء الله موافق افتد و در ان بارکاه و بنظر
ان بزرکوار پسندیده اید والله المستعان و علیه التکلان مطلع کتاب الثمرة
لبطلمیوس الحکیم ثمرة تمام الکتب الاربعة التی الفها فی الاحکام لسورس تلمیذه
قال بطلمیوس قد قدمنا لك یا سورس کتبا فیما تؤثر الکواکب فی عالم الترکیب
کثیرة المنفعة فی تقدمة المعرفة و هذا الکتاب ثمرة ما اشتملت علیه تلك الکتب
و ما خلص عن التجربة منها و لیس یصل الی معرفته من لم یمعن النظر فیما قدمنا
قبله و فی علوم اخر من العلوم الریاضیة فکن به سعیدا ترجمه بطلمیوس کفته
است خطاب با شاکرد خود سورس نام که ما در پیش جهت تو ای سورس

چند کتاب ساخته ایم در شرح تاثیر کواکب در عالم ترکیب که منفعت آن
در شناختن حوادث پیش از وقوعش بسیار است و این کتاب ثمره ان
جمله است که ان کتابها بر ان مشتمل است و انچه خلاصه ان جمله است که به
تجربه معلوم شده است و بمعرفت این کتاب راه نیابد کسی که نظر بسیار
نکرده باشد در ان کتابها که پیشتر از این ساخته ایم و در علمهای دیکر
یعنی علم ریاضی پس تو بوقوف بر این کتاب نیکبخت باش اینست مطلع
کتاب و ان کتابها که در علم تقدمه معرفت یعنی احکام نجوم ساخته است
یکی اربع مقالات است و از سخن او در این موضع و در اربع مقالات معلوم
میشود که در هر دو کتاب اشاره بسورس کرده است همچنانکه در مجسطی
و خود در اربع مقالات صریح کفته است که مجسطی ساخته ام و بمجسطی
مسائل حواله کرده است و غرض از ایراد این سخن ان است که جماعتی
را ظن بوده است که بطلمیوس صاحب مجسطی غیر بطلمیوس صاحب احکام
است و این ظن خطا بوده است و ما یك یك کلمه از کتاب ثمره بلفظی که
مترجمان عربی کرده اند بیاوریم و ترجمه اش بر وجهی که فهم کرده ایم
با اندك اشارتی ببیان مقصود از ان ایراد کنیم و از شرحهایی که این کتاب را
ساخته اند ما دو شرح یافته ایم یکی شرح احمد بن یوسف المصری
المهندس کاتب الطولون و دیکر شرح ابو العباس احمد بن علی الحاسب
الاصفهانی و ما بعد از تحریر این سواد این شرحها مطالعه کردیم و انچه
واجب نمود ایراد کردن الحاق کردیم بتوفیق الله و عونه و مجموع این
کتاب صد کلمه است قال بطلمیوس کلمه اول علم النجوم منك و منها ترجمه

در این موضع بعلم نجوم علم احکام نجوم میخواهد
و ان نقد مدر معرفت کائنات متجدد باشد بطریق استدلال
از اوضاع فلکی و در علم حکمت مقرر شده است
که هر امر که در عالم کون و فساد متجدد شود هر
اینه ان را فاعلی بوده باشد و قابلی و فاعل
عبارت از موجد است و از شرطهایی که ایجاد
بی ان ممکن نباشد و قابل عبارت از ماده
یا از موضوع باشد مثلا در توالد حیوان
فاعل وجود دهنده اوست و شرط ملاقات
پدر و مادر بوجهی خاص و قابل نطفه
است و ان ماده ایست که صورت
حیوان بان پیوندد و در اضائت
از افتاب فاعل افتابست و قابل

بیاض

سطحی کثیف که محاذی افتاب باشد و
قبول نور افتاب
کند

کند و شرط عدم حجاب بود و در متجددات عالم کون و فساد
بین فاعلی و قابلی ضرورت باشد و فاعل نزدیک محققان
قدرت الهی است و شرط اوضاع نجومی که بتجدد ان متجددی
موقوف بر حصول ان شرط است چه بسبب حصول ان شرط
ان تجدد بوقتی خاص شده است دون وقتی دیگر و قابل
اجسام این عالم که مواد یا موضوعات باشند و انچه تعلق
باجسام دارد مانند صور که اجزاء اجسام است و نفوس
که مدبرات بعضی اجسام باشند و اعراض که باجسام و نفوس
قایم اند چون فاعل تنها کفایت نیست در وجود فعل بل با
وجود فاعل وجود قابل نیز ضروریست پس دانستن
اوضاع فلک و تاثیرات ان در علم بمتجددات کافی نباشد
بل علم بوجود قوابل هم بباید و هرچند علم باوضاع
از طریق یقینی حاصل تواند شد معرفت تاثیرات ان
اوضاع جز بتجربه و استقرا و حدسی که مقتضی ظنون
باشند ممکن نباشد و معرفت حال قوابل از معرفت
احوال اجسام و نفوس حاصل شود که مبنی باشد بر
احساس و تجارب و قضایا وقتی که بحدس معلوم
شود و از این جهت فرمود که علم النجوم منک و منها منک
اشارت بمعرفت قوابل و کیفیت تاثیر اوضاع در قوابل
و منها اشارت بفواعل که اوضاع فلکی اند و وجود افعال

موقوف بر حصول اوضاعست مثلا چون دلیل
فلکی اقتضاء سردی هوا کند ناظر در آن دلیل باید که در
بلاد گرمسیر در فصل تابستان حکم بنقصان حرارت
هوا کند و در فصل تابستان زمستان و در بلاد
سردسیر حکم بسرما بافراط و توابع آن کند و این اختلاف
بحسب اختلاف قبول قوابل است واگرچه در هر دو دلیل
سماوی یکسانست و تقدیم قسم اول بر دوم بسبب تقدم
احساس کرده است بر دیگر ادراکات واحمد ابن یوسف
از شارحان این کتاب بوده است اجزاء مقدمهٔ معرفت
بوحی والهام یا کهانت وخواب راست معلوم شود از
غیر قسم اول شمرده است که بلفظ منک واشارت بان
قسم کرده است واین سخن مطابق آن عبارت نیست چه این
معنی قسمی نتواند از آنچه علم نجوم بران اطلاق کنند وابو
العباس اصفهانی گفته است مرتبهٔ نفس بلائی مرتبهٔ
اجسام است و نفوس فلکی و انسانی که یکی محرک افلاک
است و بواسطهٔ نجوم و افلاک موثر در ما و یکی بی
توسط موثر در ما از آن مرتبه اند بی شک و منها
اشارت باین دو کلی تا نیاست واین معنی از این موضع
بس بعید است **کلمهٔ دوم** ولیس للعالم ان ینبی بصورة
الافعال التخصیة کما لیس للحاس الذی انما یقبل صورة المحسوس

التخصیة

التخصیة کما لیس للحاس ان یقبل صورة المحسوس التخصیة
لکنه یقبل صورة موافقة لها فی الجنس وهذه حال من قضی
علی العنصر بکیفیته فانه لا یستطیع ان یدل علی الصورة
التی فی الفاعل والیقین مع هذه الصورة فاما الحدس
فهو من جهة العنصر والقابل فیکون اخذ صور
الحکم فی هذه الصناعة وما جری مجراها انما یکون بین
الیقین والحدس وهذا فیما غلب علیه استقراء الطبایع
وخدمة التاثیر **ترجمه** احساس محسوسات بحصول
صورتی یا کیفیتی تواند بود که در حاسه حاصل شود
مانند صورتی یا کیفیتی که در محسوس باشد مثلا حرارتی
که در حاسهٔ لمس حاصل شود از مجاورت آتش شبیه
بحرارت آتش که بان حرارت ادراک حرارت آتش
کنند چه اگر حرارت آتش در حاسه حاصل شود حاسه
سوخته شود و آن احساس بان ماند و همچنین در حاسهٔ
شم و ذوق و در سمع کیفیتی که از قرع در هوا حادث شود
و هوا آن کیفیت بسمع رساند در سمع کیفیتی شبیه بان کیفیت
حادث شود نه عین آن کیفیت چه عرض انتقال نتواند
کرد و در بصر دو رای گفته اند قومی را رای چنانست که ابصار
بانطباع صورتی باشد مانند صورت مبصر در باصره
و قومی دیگر را رای چنانست که ابصار بوقوع شعاع چشم

باشد که مانند [illegible] شعاع چ[illegible]

مانند آفتاب و آتش بآن پیوندد بر مبصر و بر جمله
آن هیأت که از مبصر در مبصر حادث شود غیر هیأت
مبصر باشد در حقیقت پس معلوم شد که در همه حواس
احساس بحصول صورتی یا کیفیتی است که در حاسه
حادث شود شبیه بمحسوس و نیز باید دانست که صورت
فاعل مقتضی وجود اثر باشد در قابل بر سبیل وجوب
و اما صورت قابل با وجود او وجود اثر نباشد
الا بر سبیل امکان چه با وجود صورت آتش احراق واجب
بود که فعل اوست و اما با وجود هیزم احتراق ممکن
بود و حصول واقع شود فعل هیزم نبود فعل فاعل دیگر
بود و از اینجا گفته‌اند علم بعلت مقتضی علم بمعلول بود
چه حصول صورتی مساوی علت از آن جهت که علت
بود منفک نتواند بود از حصول صورتی مساوی معلول
و در قابل این حکم صحیح نباشد و چون این مقدمات معلوم
شد گوییم بطلمیوس در این کلمه اشارت میکند بآنکه از
طریق صناعت نجوم تقدمهٔ متجددات یقینی نبود و معنی
سخن او اینست که عالم بعلم نجوم اخبار نتواند از افعالی که از
اوضاع فلکی صادر شود بعینها چنانکه حاسه قبول نتواند
کرد عین صورت محسوس را بل قبول صورتی بیش نتواند
کرد که شبیه بود بصورت محسوس همچنین کسی که بر صورت

عنصر

عنصر بحسب کیفیات او یعنی قابل و احوال او در قبول
تأثیر حکم کند از آن استدلال نتواند کرد بر صورتی که فاعل
بحسب آن صورت فعل میکند و حکم بتعیین مجرد از اطلاع
بر آن صورت بحصر میسر نشود پس آن کس که نظر بر احوال
قابل کند بمجرد آن نظر او را علم بحصر یقینی بحصول آن متجدد
حاصل نگردد غایت سعی او آن بود که بحدس وقوف
یابد از جهت قابل و احوال او بر تحصیل صورت حکم در این
صناعت که شبیه بود بآن صناعت مستفاد بود از بعضی
مقدمات یقینی و بعضی مقدمات ظنی و حدسی و نتیجه
یقینی نتواند بود از بهر آنکه نتیجه تابع اخس مقدمات بود
و این حدس در مواضع صورت بندد که استقراء
حال طبیعت قابل و تتبع آثار اوضاع در او غالب باشد
و در غیر آن موضع حدس میسر نشود و بخدمت تأثیر
متابعت آثار بنحو هند که وقوف بر وقوع اثر متجدد بطریق
استقراء از آن آثار صورت بندد و حاصل اینست که علم نجوم
که مقتضی تقدمهٔ معرفت متجددات باشد مشتمل بر دو
چیز است یکی علم باوضاع فلکی و آن یقینی است و دوم علم
باحوال قوابل در وقت قبول تأثیر از اوضاع و آن ظنی است
و بعضی از آن که اعتماد را بهتر شاید حدسی پس تقدمهٔ
معرفت متجددات باین طریق یقینی نتواند بود و در این کلمه

و دیگر صناعات که

روشن میشود مراد از آنست و منها در کلمه متقدم معرفت
حال قابل است که از ثوابت و تاثیر اوضاع که از فلکیات
است نه تقدمه معرفت بطریق نجوم و بطریق دیگر غیر
این صناعت و در بعضی نسخها این کلمه را با کلمه اول
یک کلمه شمرده اند که اگر دو شمرند مجموع کتاب صد و یک
کلمه شود و سخن شارحان در شرح این کلمه زیادت
وجهی ندارد کلمه سیم فاما الذین یجدون تقدمة
المعرفة من الجزء الافضل منهم فانهم یقربون من صورة
الیقین بما فیهم من القوة الالهیة ولم یکن معهم من العلم
الموضوع کثیر شیء ترجمه در علم حکمت تقریر کرده
اند که انسان مرکب است از جوهر مجرد که آنرا نفس
ناطقه میخوانند و از جوهری مادی که آنرا بدن انسانی میخوانند
و نفس مربوطست ببدن و متصرف در او و مدبر تقدیر
او و همچنان که آثار او در بدن ظاهر است از بدن هم اثرها
باو سرایت میکند و از ملکات فاضله و ردیه و احوال
دیگر است که آنرا عوارض نفسانی خوانند مانند شهوت
و غضب و میل بملذات و نفرت از مولمات و حب جاه
و مال و امثال آن و نفس بحسب تجرید مستعد ادراک
حقایق و وصول بمبادی و اطلاع بر مغیبات باشد
و بسبب ملکات و عوارض مذکوره از آن محجوب ماند

واگر

واگر نفسی باشد مجبول بر اعراض از آنچه مقتضی حجاب او باشد
بر غیب مطلع نشود بی هیچ کسبی و آن نفوس انبیا و اولیا باشد
و اطلاع او بر غیب بطریق انتعاش باشد بنقوشی که در عقول
و نفوس سماوی که مبداء حرکات و انفعال اجسام سفلی است
منتقش باشد بر مثال انتقاش از آینها بدیگر آینها که متحاذی
باشند و اگر گاه منتقش شود در امور بدنی و گاه ملتفت
شود بان طرف بمثابت نفوس کاهنان باشد که چون
شواغل بدن دور کنند و با عالم حقیقت رجوع کنند اطلاعها
بیند بر بعضی مغیبات بحسب استعداد و باشد که چون
مستعد اطلاع شوند از جهت توجه بان عالم بمخصص
محتاج شوند بر حالی خاص دون دیگر احوال واقف شوند
و آن مخصص یا فکری باشد که در ضمیر ایشان سانح شود یا آوازی
که از بیرون بشنوند یا امری که متجدد شود در آن حالت
یا هیأتی که در سایل از آن غیب یا در سخن او احساس
کنند یا بدلیل نجومی از اوضاع کواکب تمسک کنند و بان امر
متجدد بر مطلوب استدلال کنند و خوابهای راست که مخبر بود
از غیب چنین حکم دارد چه نفس در آن وقت از تدبیر بدن
اعراض کرده و مستعد شده انتعاش را بنقوش در آن وقت
از تدبیر بدنی اعراض کرده و مستعد شده انتعاش را بنقوش
آن عالم پس منتقش شود بنقشی خاص که فکر او در بیداری

مخصص آن نقش باشد از جمله نقوش ممکن و این صفت مردم
منقسم شوند بدو قسم یکی آنکه مجبول باشد بمطالعهٔ آن طرف
و اعراض از این طرف و آن کسانی باشند که در نظر مردم
وی خوشتی باشند و از ایشان سخنان شنوند بحرا...
و دیگر کسانی که گاه با این جانب ملتفت باشند و گاه باین
جانب و بحسب ارادت خود از طرفی بطرفی انتقال توانند
کرد و معنی سخن بطلیوس بعد از تحریر این مقدمه است
که کسانی که تقدمهٔ معرفت از جزء افضل باشد یعنی از
نفس ناطقهٔ ایشان بتعیین بهره رسند و بآن نزدیکتر باشند
بقوت الهی که در ایشان مرکوز باشد و آن استعداد
انتقاش باشد بنقوشی که در مبادی متجددات حاصل باشد
که آن نقوش مقتضی وجود آن متجددات باشند و چون
علم بعلت مقتضی علم بمعلول باشد آنچه ایشان را از غیب
معلوم شود واجب الحصول بود پس یقینی بود و آنچه گفت
و اگرچه با ایشان از علم موضوع جهت تقدمهٔ معرفت
یعنی علم احکام نجوم زیادت چیزی نباشد مراد است
که ایشان بر غیب اطلاع یابند و اگرچه از نجوم بسیار ندانند
پس اگر کسی از گمان افتد که در کلمهٔ اول منع بانا منها
جهت این طایفه اخذ کفته است این گمان خطا باشد چه
در این صورت اغلب منع است و منهانیست بآن اندک

است و نیز بر این تقدیر تقدمهٔ معرفت باشد در این موضع
بمنع و منهانه علم نجوم که مطلوب در تعلم آن تقدمهٔ معرفت
باشد و این مناقض کلمهٔ اول باشد پس معلوم شد که این گمان
باطل است کلمهٔ چهارم اذ طلب المختار الافضل فلیس بینه
وبین المطبوع فرق ترجمه مختار و مطبوع متقابلان باشند
مختار کسی بود که بر فعل و ترک کاری یا بر دو فعل که با یکدیگر
متقابل باشند عدل وجود قادر باشد و بحسب ارادت
یکطرف را ترجیح دهد و مطبوع کسی بود که بطبع مجبول
بود بر میل بر یکطرف بآن طرف از او صادر شود بی
التفات بدیگر طرف و معنی این کلمه اینجا است که آن کس
که او را اختیار توجه باشد وقتی و وقتی بجانب امور بدنی
چون توجه کند بارادت خود بمبادی و او را از آن جهت
علم بمتجددات پیش از تجدد حاصل شود و آن کس که مجبول باشد
بر مطالعهٔ مبادی و از آن جهت عالم باشد بمتجددات پیش
از تجدد میان ایشان هر دو فرق نباشد در معرفت متجددات
بل اطلاع هر دو بر آنچه مفروض باشد از امور غیبی یکسان بود
کلمهٔ پنجم المطبوع فی الشیء وهو الذی یوجد قبل ذلک
الشیء قویا فی مولده ترجمه از آنچه که در پیش گفته شد معلوم
که بعضی مردمان مطبوع اند یعنی مجبول اند بر معرفت
غیب و بعضی غیر مطبوع که باکتساب و توجه ارادی بآن

عاینه مبادی

مرتبه میرسند اینجا حکم عام بیان کرد و گفت که هر کسی
که بطبع از او امری از امور صادر شود بی تکلف کسبی
و بحتم تحصیل موصلی بآن امر دلایل آن امور در فلک قوی
بوده باشد در وقت ولادت او یعنی در طالع او و قوت
کواکب بعضی ذاتی بود و آن مانند بودن در خانه و شرف
و حد و مثلثه و وجه و نیز بری یا تغریب بمحو و امثال آن
بود و بعضی عرضی بود و آن مانند بودن در حیز و وتد
یا مایل وتد یا فرح بود و اما معرفت ادلا چنان بود که مثلا
اگر زحل قوی بود آنکس بطبع عمارت و زراعت خواهد
و اگر مشتری قوی بود عدل و قضا و وزارت خواهد و اگر مریخ
قوی بود شجاعت و سواری برا و غالب بود و اگر شمس قوی
بود تکبر و تسلط و اگر زهره قوی بود لهو و زینت و اگر
عطارد قوی بود کتابت و حساب و اگر قمر قوی بود تقلب
در امور و تطلع اخبار و آثار **کلمهٔ ششم** النفس المطبوعة
فی تقدمة المعرفة بحکم علی توالی النجوم و یکون اصابتها فیها
اکثر من اصابة کثیر ممن یحکم علی النجوم انفسها **ترجمه** و در
بعضی نسخها توالی النجوم است و توالی نجوم احداث هوا را گویند
در آثار علوی ذکر کرده اند مانند باد و ابر و هاله و قوس
قزح و نیازک و شهب و صواعق و رعد و برق و امثال آن
و دلالت بر متجددات مانند دلالت باشد از یک معلول علتی
بر دیگر

بر دیگر معلول همان علت چنانکه از شعاع بر حرارت و نفس
مطبوع آنست که گفته اند که مجبول باشد بر توجه بطرف
مبادی و صاف نفس را اندک دلیل کفایت باشد در حکم بتجدد
و متجددات جهة اطلاع بر غیب او را بقوة باشد و در تخصیص
بمطلوبی معین او را بمخصص احتیاج باشد که مقتضی بوده
باشد بآن مطلوب چنانکه گفته اند بیرون معلولی بمعلولی
باسانی نقل توان کرد و در غیر ایشان این جنس استدلال
بسیار باشد چنانکه بعضی بادها دلیل باشد بر باران و
بعضی دلیل بر خشکی هوا و بعضی هالات (جمع هاله) دلیل بر صحو و بعضی
دلیل بر بارندگی و امثال آن چنانکه نزدیک اهل دریا بار
و دهقانان و غیر ایشان مشهور و معروف بود و چون
دلیل معلول بر معلول دیگر ضعیف تر بود از دلیل علت
بر معلول چه دلیل معلول بر معلول مرکب بود از دلیل
معلول بر علت و از دلیل علت بر معلول دیگر اصابت نفس
مطبوع که اتصال بمبادی او را ملکه است در استدلال ضعیف
تر از جهت قوت ذاتی او زیادت از اصابت دیگر نفوس
میتواند بود در استدلال قوی تر از جهت ضعف آن نفوس
در اطلاع بر مغیبات **کلمهٔ هفتم** قد یقدر المنجم علی دفع
کثیر من افعال النجوم اذا کان عالما بطبیعة ما فیه یؤثر و وطأ
المفعول قبل وقوعه قابلا یحتمله **ترجمه** بیش از این گفته اند

که فعل تمام نشود الا بفاعلی که تاثیر کند و قابلی که متاثر
شود و معلوم شد که قابل تاثیرات اوضاع فلکی اجسام
و نفوس ارضی است و ما را در بعضی از این اجسام قدرت
تصرف است پس اگر منجم قوة تاثیر علویات شناخته باشد
تواند که قابلی را که محل تصرف او باشد مایل گرداند بقبول
تا اثر فاعل در وی زیادت از اعتدال باشد یا بمحاوقت
ولاقبول تا اثر فاعل در وی کمتر از اعتدال باشد چنانکه
کسی داند که سرما زمستان سخت خواهد امد الات دفع
سرما معد کرداند تا سرما در وی از اثر نکند که دیگری ما باشد
او که این استعداد نکرده باشد و همچنین اگر خواهد که تاثیر
سرما در چیزی زیادت باشد از انچه در مثل او انچه را
مستعدتر گرداند قبول سرما را تا سرما اثر زیادت کند
واینست معنی این کلمه که منجم تواند دفع بسیار از افعال نجوم
بشرط وقوف **کلمهٔ هشتم** انما ینتفع بالاختیار اذا کانت
قوت الوقت زایدة علی فضل ما بین القوامین فاما اذا کانت
مقصرة عنه فلیس یظهر اثر الاختیار وان کان ما یستعمل منه
مؤدیا الی صلاح **ترجمه** هر طالع که دلایل او سعود
و قوی بود ان کس را که صاحب ان طالع بود نظیری نبود
در هم سعادات و خیرات و هر طالع که همه دلایل او منحوس
وضعیف بود انکس را صاحب ان طالع بود در سعادت
وضع

صنف ۳
قدر ۲

وضیع حظی نبود و در شقاوت و شر بی نظیر بود
واین هر دو یا عزیز الوجود یا نادر الوجود بود پس اکثر
طالع را دلایل از هر دو ضعیف باشد و بعد از تکافی دلایل
خیر و شر هر حال که بران قرار گیرد از اقوام ان دلایل
خوانند و چون اختیاری کنند جهت شخصی انکس را طالع اصلی
باشد و طالع تحویل با دلایل خاص در ایامی که اختیار در ان
ایام کنند و هر یک را قوامی باشد پس اگر هر دو قوام در طرف
سعادت متساوی باشد و سعادت اختیار موافق بان
ضم شود انتفاع ان شخص بان اختیار در غایت کمال بود و اگر قوام
در طرف سعادت متفاوت باشد و سعادت اختیار از قوام
متفاوت میان هر دو زیادت باشد همچنان باشد که اول اما اگر
در طرف سعادت متفاوت باشد و سعادت اختیار مساوی
قدر متفاوت باشد از ان اختیار اثر زیادت سعادتی محسوس
نشود و همچنین اگر کمتر از ان بود و اگر چه استعمال اختیار در
ان هر دو صورت مؤدی باشد بصلاح حالی چه وجود ان
اختیار از فایده فی نفس الامر خالی نبود و بر این قیاس باید کرد
انجا که یک قوام در طرفی بوده و دیگر قوام در دیگر طرف یا هر دو
در طرف نحوست بوده و در بعضی نسخها فضل ما بین الزمانیین است
و تفسیر چنان بود که اگر قوت وقت ابتداء در کاری که باختیار
نجومی ابتدا کرده باشند زاید بود بر تغیرات دلایل بجد انان

تا زمان انتها انتفاع بان اختیار نیز در کار ظاهر شود وان
کار چنانکه بمراد باشد تمام شود واکر کمتر از ان بود از نفع
ازان اختیار ظاهر نشود واکرچه از منفعتی خالی نبود
بهیچ حال **کلمه نهم** لیس یصل الی الحکم علی تمزیج الکواکب
الا عالم بالاخلاق والامتزاج الطبیعی **ترجمه** همچنانکه
عناصر را که کیفیات متضاده است چون ممتزج شوند
کیفیتی میان همه حادث شود که ازا مزاج مرکبی کویند
که از ان عناصر حاصل شود مقتضیات اوضاع کواکب را
نیز با یکدیکر امیزشی باشد تا از میان جمله اثری حاصل
شود که مقتضای مجموع ان اوضاع باشد و در علم اخلاق
نیز معلوم شده است که مبادی افعال ارادی سه قوت است
شهوی وغضبی ونطقی واز اعتدال شهوی خلقی پسندیده
حاصل اید که ازا عفت خوانند واز افراط خلقی ناپسندیده
که ازا فجور خوانند واز تفریط خلقی ناپسندیده که ازا
خمود خوانند واز ترکیبات این اخلاق در تحت شهوت
خلقها بسیار بود مانند حیا ورفق وصبر وقناعت
وسخاوت واضداد هر یک از دو طرف واز اعتدال غضبی
خلقی پسندیده که ازا شجاعت خوانند واز افراط وتفریط
دو خلقی ناپسندیده که ازا تهور وجبن خوانند واز ترکیبات
این هر سه در تحت غضبی اخلاق بسیار بود مانند حلم وثبات

وهمت

وهمت وتواضع وحمیت واضداد هر یک از دو طرف واز
اعتدال نطقی خلق پسندیده بود که ازا حکمت خوانند واین
حکمت نه ان حکمت بود که اسم علمی از علوم باشد واز افراط
وتفریط دو خلق ناپسندیده که ازا جربزه وبله خوانند واز
ترکیبات این هر سه در تحت نطقی اخلاق بسیار مانند ذکا
وحسن تعقل وتحفظ وتفکر بصواب وتذکر بسهولت بی درنک
وتصرف در معانی واضداد هر یک از دو طرف واین سه نوع
اخلاق را نیز با یکدیکر امیزشها بسیار باشد واز تالیف
این سه خلق با اعتدال خلقی پسندیده که ازا عدالت خوانند
واز افراط وتفریط دو خلق که ازا ظلم وانظلام خوانند واز
ترکیبات این هر سه در تحت عدالت اخلاق بسیار مانند
صداقت ووفا وشفقت وتودد وتسلیم وتوکل واضداد
هر یک از دو طرف چنانکه علم اخلاق بر بیان ان مشتمل
باشد ودر کتب احکام نجومی بیان کرده باشند که هر خلقی
از تاثیر کدام کوکب وامتزاج نظرهاء ایشان حاصل اید پس
بطلمیوس درین کلمه بیان کرده است که حکم بر امتزاج تاثیرهاء
کواکب نتواند کرد مکر کسی که واقف باشد بر ترکیب اخلاق وامتزاج
عناصر وتولد مرکبات بر وجه طبیعی از بسایط تا واقف شود
از تاثیرات مختلف بر حصول یک اثر از مجموع ان تاثیرات
کلمه دهم النفس الحکیمیة تعین الفعل الفلکی کما تعین الزارع

القوی الطبیعیة بالحرث والتنقیة ترجمه در کلمه هفتم
بیان کرد که منجم دفع بسیار افعال کواکب تواند کرد بحسب
تصرف در قوابل اینجا بیان میکند که نفس حکیم که داند که
که حق وحظ هر امری که حادث شود چه باشد وطبایع مرکبات
ومتجددات را مبادی چگونه باشد قادر باشد بترتیب
قوابل بر وجهی که واجب باشد با امری که متجدد شود
بر وجهی متجدد شود که باید چنانکه برزگر چون خواهد
که زمینی مثلا گندم بار آورد بحرث چنانکه باید بسازد
وامری که با تجدد آن ملایم نباشد دفع آن بکند چنانکه
برزیگر زمین را که خار بار آورد بتنقیه آن زمین از خار پاک
سازد وحاصل این حکم آن است که هر متجددی را فاعلی
وقابلی باید چنانکه گفتیم وهر چند فاعل فلکی از تصرف
اهل این علم خارج است بسیار از قوابل در تحت تصرف ایشان
است پس چون متصرف حکیم باشد هر یک را چنان تدبیر کند
که حادث ملایم ارادت او باشد کلمه یازدهم الصور
التی فی عالم الترکیب مطیعة للصور الفلکیة ولهذا رسمها
اصحاب الطلسمات عند حلول الکواکب فیها لما ارادوا عمله
ترجمه بصور فلکی چهل وهشت صورت میخواهد که منجمان
از ثوابت تصور کرده اند بیست ویک در شمال ودوازده
بر منطقة البروج وپانزده در جنوب یا صور درجات که

اصحاب

اصحاب طلسمات گفته اند که با هر وجهی یا هر درجه صورتی
طلوع کند وتصور عالم ترکیب نباتات وحیوانات میخواهد
واین حکم در این کلمه ذکر کرده است اصلی است که اصحاب طلسمات
بناء علم خود بر آن نهاده اند مثلا در وقت طلوع صورتی
یعنی ظهور بعد از تحت شعاع آفتاب یا طلوع از ناف بر وضع
مناسب آن عمل نقشی بکنند که بزعم ایشان مرادی که خواهند
از آن جنس حیوان یا نبات حاصل شود چنانکه رقعه کژدم
یا مار نویسند بوقت طلوع عقرب وغیره و بر جمله کتب اهل
این صناعت تفاصیل اعمال ایشان باشد معلوم شود
پس بر تقدیر حصول مراد از هر حیوانی بوقت طلوع صورت
آن حیوان تا رسیدن کوکبی بآن صورت بآن می ماند
که آن حیوان وآن نبات در این عالم مطیع آن صورت است
از فلک ودر اختیارات از این کلمه توقع باشد چنانکه تحلیل
برجی اختیار کنند که بر صورت مردم باشد ودفع موذیات
را برجی که بر صورت آن بود کلمه دوازدهم استخدم
التحرس فی الاختیارات واستعملها فی الموضع الذی یلیق
بها کما یستعمل الطبیب الحاذق من السمومات [illegible]
المقدار الکافی ترجمه اطبا در ادویه مولمه مخدرات
بکار دارند دفع ایلام را بر وجهی با مقارنت چیزی که
دفع مضرت مخدرات کند واگر چه مخدرات از سموم شمرند

همچنین سنجم باید که در اختیارات نحوس بکار دارد در مواضع
که بان لایق بود مانند خزانه دواندن در دفع اعدا و هم
در دفع خصوم و اثار ان دلیل مطلوب و خانه مطلوب را
در طالع هم صور دارند وانرا ساقط و نایل کردانند
تا در حصول مقصود خلل نیفتد **کلمهٔ سیزدهم** لا یتم
الاختیار الا بقدر نجح الرای فی طبیعة الامر المختار له
و نعرف ما سعطه تبلغه قوة الارادة منه لیناسب بین
القوة العلیه و القوامانة و کذالک ینبغی ان یتکلم علی ما
قدمت المقتضا و لا تصرف فکرک الی الطبیعة الفلکیة وحدها
فیکون کمن تقرا کتابا لا یعرف لسان اهله و لا یوثق بما
جری هذ المجری **ترجمه** اختیار نشاید کرد لابد انانکه
طبیعت ان کار که مطلوب باشد از اختیار معلوم کرده
باشی و رای تو بدان قرار یافته و بدانسته باشی که قوة
ارادت تو در ان مطلوب تا چه حد تواند بود یعنی باختیار
که کنی تا چه غایت ممکن باشد که ان مطلوب حاصل کنی
ازان جهت که نسبت داده باشی میان قوة فلک و حلک
که قابل را معین باشد در امکان قبول تاثیر فلکی مثلا
کسی که اختیار کند جهت طلب فرزند ندانسته باشد که
فرزند از او در چه سن اید و بچه شرط و در چند
مدت و چند عدد و ان هر کس چه اگر این معانی در

قابل

قابل مرعی نباشد طمع داشتن که بخلاف این شرایط که
واجب باشد رعایت ان چه بمجرد اختیار فلکی از هر ادمی
که باشد در هر سن که باشد بر هر وجه که باشد در کثرة
چندان عدد که در خیال اید از هر ادمی که با او جفت
شود حاصل اید ان طمع طمع محالی بود و همچنین باید که
در انچه در بیشتر از ان وقت اختیار کرده باشند نظر کنی که
چند بار خواند و چه قدر از هر اختیاری مطابق ارادت
امد و حد ان چند بود تا بر ان قیاس کنی مطلوب خود را
بس همه اندیشه در طبیعت فلکی تنها مکن بی انکه جانب قابل
و مقدار امکان قبول دی ه اعتبار کنی که انگاه مثل تو
مثل کسی باشد که نامه می خواند و ان لغت نداند که نامه
بان لغت نوشته باشند چه بر انچه نه برین قاعدت باشد
که گفتیم اعتماد نباشد و اگر حکمی کند درست نیاید **کلمهٔ
چهاردهم** المحبة و المبغضة تعدلان بالفکر عن الا
صابة و ظهور النفس یصغر العظیم و اختفاها یعظم الصغیر
و الصواب فیما بین ذالک **ترجمه** محبت اقتضا خیر
خواستن کند بمحبوب و مبغضت اقتضا ضد خیر خواستن
بمبغوض بس محب و مبغض در انچه تعلق بمحبوب و مبغوض
داشته باشد از میل خالی نباشد و اگر خیری اقتضاء طالع
ایشان باشد محب در ان میل بزیادت کند و مبغض میل

بنقصان و در شرّ بعکس پس کسی که حکم کند بر طالع کسی باید
که از محبت و مبغضات آن کس خالی باشد و همچنین طبیب که علاج
کند و حاکم که فصل حکومت کند و چون این حکم ذکر کرد بعد
از آن علت این حکم بیان کرده با آنکه ظهور نفس یعنی میل
روح حیوانی از باطن بدن بظاهر بزرگ را خرد شمرد و اختفاء
نفس یعنی میل روح از ظاهر بباطن خرد را بزرگ شمرد
و ظهور نفس حالتی بود که در حال خشم و شجاعت و دفع
و محبت و امثال حادث شود در حیوان چه در آن حال
خواهد که ملایم را قوی گرداند و منافی را قهر کند و اختفاء نفس
حالتی بود که در حال خوف و جبن و حذر و دشمنی و امثال
آن حادث شود چه در آن حال منافی را بیشتر از آن در
حساب گیرد که باشد و ملایم را کمتر از آن پس باید که نفس
در معرض آن باشد که حکم کند در حال اعتدال بود و از عوارض
که مقتضی میل باشد خالی باشد **کلمهٔ پانزدهم** اذا وعدت
القوة الفلکیة بشیء فاستشهد علیه بثوانی النجوم و در بعضی
نسخها بثوالی النجوم **ترجمه** بیش از این گفته آمد که ثوانی
نجوم دلایل سفلی است باشد آثار علوی و غیر آن و اینجا امارات
را میخواهد یعنی چون اوضاع فلکی اقتضاء تجدد امری کند
نگاه کن اگر امارات تجدد یابی این امارات بمنزله گواهی باشد
بر حکم فلکی پس ترا علمی حاصل آید بیار خواندن آن حکم مثلا

اگر

اگر اوضاع فلکی اقتضای بیماری بسیار کند در بهار و در
زمستان متقدم امطار بسیار حادث شود ظن غالب شود
بوقوع بیماری در بهار و بر این قیاس **کلمهٔ شانزدهم**
اما اکثر ما یکون خطاء المنجم اذا کان السابع وصاحبه منحوسین
ترجمه طالع دلیل سایل بود و سابع دلیل مسئول عنه
پس چون در طالع سوال سابع و صاحبش منحوس باشد
دلیل باشد که مسئول عنه یعنی منجم بر حالی که باید نباشد
و چون چنین باشد در رای او خطا بسیار متوقع باشد
و این حکم خاص است بطالع سوال و مشروط بآنکه سوال
از اموری نباشد که منسوب باشد بسابع مانند خصومت
و حرب و تزویج و شرکت چه در آن صورت نحوست سابع
و صاحبش خاص باشد بمسئول عنه **کلمهٔ هفدهم** طوالع اعدا
الدولة هی البروج السواقط من طالعها و طوالع المتمکنین
منها اوتادها و طوالع المتصرفین فیها ما یلی الاوتاد منها
و طوالع المدن فما کان منها عند بنائها دل علی ما یحدث فیها
و ما کان منها عند تملکها دل علی ما یحدث فی دولته
بها و کذلک اذا کانت لظهور دین دلت علی ما یحدث فی ذلک
الدین بتلک المدینة **ترجمه** در اصطلاح منجمان برج زایل دیگر است
و آن بازاء وتد و ما بین الوتد باشد و ساقط دیگر و آن بازاء
ناظر باشد و زوایل چهار است سیم و ششم و نهم و دوازدهم

وسواقط چهار دوم وششم وهشتم ودوازدهم وازهمه ضعیفتر
دوخانه باشد که هم زایل باشد وهم ساقط وان ششم ودوا
زدهم است ودراین عبارت بروج سواقط زوایل خواسته است
چه بانا ان وتد ومایلی الوتد بکار داشته است پس چون
خواهند که بدانند که مولودی در دولتی چه رتبت خواهد
داشت اگر طالع او از طالع دولت زایل باشد دلیل سازند
که از اعدای ان دولت خواهد بود واگر مایلی الوتد باشد
دلیل سازند که از متصرفان باشد وحلی در ان دولت
باشد وزرا ونواب وعمال واگر یکی از اوتاد باشد دلیل سازند
که از متمکنان باشد در ان دولت چون ملوک وولی عهد
ایشان وبراین دلیل تنها حکم نتوان کرد تا دلیل از باب بیوت
وموافقت ومخالفت با طوالع ملوک ووزرا واعدا وغیر ایشان
بان منظم نشود ودر طالع شهرها سه وجه اعتبار کرده است
یکی طالع بنا شهر وان دلیل باشد بر حوادث که در ان شهر باشد
~~بر حوادث که در ان شهر باشد~~ از خیر وشر مادام که ان شهر
باشد ودوم طالع استیلاء پادشاهی بران شهر وان دلیل باشد
بر انچه در دولت ان پادشاه در ان شهر حادث گردد تا ان نیک وبد
مادام که ان پادشاه بران شهر مستولی باشد وسیوم طالع
ظهور دینی در ان شهر وان دلیل باشد بر انچه در ان دین حادث
شود در ان شهر مادام که ان دین ظاهر باشد واز این طالعها

هرچه

هرچه طالع وقت ان حدوث معلوم نتوان کرد طالع سالی
که در ان سال ان ملک یا ان دین ظاهر شود بجای طالع دین
وملک بکار دارند کلمه هیژدهم اذا تولت السعود
مواضع الخوف جاءت بالمکاره من ذو السلامة وان نظرت
السعود الی تلک الامکنة اذ کانت فیها وقعت ذالک الخوف وعلی حسب
هذا فقس الاربع التمز یحات ترجمه مواضع خوف در
مقابل مواضع امن باشد وسعود مقابل نحوس وازتمزیج
ان دو باین دو چهار صورت حادث شود اول انکه مستولی
بر مواضع خوف سعود باشند وموضع خوف هشتم باشد
وششم ودوازدهم وهفتم وچهارم باشد چه از اول خوف
مرگ ونکبت بود واز دوم خوف مرض واز سیوم خوف
از اعداء باشد که از هفتم خوف از خصوم باشد واز چهارم خوف
از عواقب واستیلاء سعود بر موضع خوف دلیل باشد که مکروهی
که متوقع باشد از اهل سلامت باشد چنانکه عدول بر کسی گواهی
دهند که او را زیان دارد ویا خویشان وی را در ان چیزی از
حقوق او تلف کنند دوم انکه مستولی بر مواضع امن ونفع
سعود خوف نحوس باشند وحکمش بخلاف اول بود یعنی مکروه
از اهل شر وفساد رسد سیوم انکه مستولی بر مواضع امن
چهارم انکه مستولی بر موضع نفع نحوس باشد ودلیل باشد
بر انکه از اهل شر وفساد فایده باشد ونظر سعود باین مواضع

خیر بیفزاید و شر بکاهد و نظر نحوس شر بیفزاید و خیر بکاهد
و این حکمها بیشتر در طالع سوال باشد و در طوالع موالید
هم اعتبار کردند درست بلند و نفع سعود باشند و دلیل
بود بر آنکه فواید از نیکان و بزرگان رسد **کلمهٔ نوزدهم**

اسبر طبیعة الشیء و عمره و فعله و انفعاله قبل تقدیم القضاء
علیه **ترجمه** به پیش از آنکه حکم کنی بر چیزی اول طبیعت اصل آن
چیز امتحان کن و بدان و وقوف حاصل کن و همچنین بر فعل و انفعال
آن اصل و سیر آن مایش بود و سنخ اصل مثلاً حکم یا بر نوع
انسان کنی یا بر دول و ملل یا بر مدن و اقالیم یا بر غیر آن
و هر یک را بقاء مدتی ممکن بخلاف دیگری و در فعل و انفعال
همچنین مثلاً از وقت حکم شیخ را بقا چندان ممکن نبود که طفل
را و تولید از صاحب سنی معین ممکن بود و از صاحب سنی غیر
معین ممکن نبود و از ذکور فعل دیگر و از اناث فعلی دیگر
و از خصیان الخ از این ممکن بود ممکن نبود و همچنین در انفعال
و الخ در اوصاف نوعی ممکن بود در اصناف نوعی دیگر ممکن
نبود پس باید که حصهٔ هر یکی از انواع و اصناف محکوم علیه
از الخ مطلوب بود در حکم معلوم باشد تا حکم صحیح تواند بود
و این حکمها از آن جمله است که تعلق بقابل دارد **کلمهٔ**

بیستم اذا کان النیران فی دقیقة واحدة و کان سعد
فی جزء الطالع فان السعادة فی ذات الید و کذا اذا کان

العمر

القمر فی دقیقة الاستقبال و السعد فی درجة السابع و یکون الامر بضد هذا
اذا کان النحس موضع السعد **ترجمه** سهم السعاده را برود از آفتاب
تا قمر چندان که باشد از طالع بر توالی همان عدد بشمرند تا آنجا که رسد موضع
آن سهم بود و بشب از قمر تا آفتاب گیرند و از طالع بر توالی بهمان عدد
بشمرند آنجا که رسد موضع آن سهم بود یا از آفتاب تا قمر بگیرند و از طالع
بر خلاف توالی بشمرند و متقدمان بشب همچنان شمرده اند که بروز
اما متاخران سهم الغیب اعتبار کرده اند و آن بروز از ماه تا آفتاب گیرند
و بشب از آفتاب تا ماه پس هرگاه که آفتاب و ماه در یک دقیقه مجتمع باشند
این هر دو سهم در حقیقت طالع باشد و هرگاه که آفتاب و ماه در حقیقت
مقابله باشند هر دو سهم در حقیقت سابع بود و در صورت اول سعد
در طالع مقارن سهم السعاده بود و در صورت دوم سعد در سابع
همچنان و آن مقارنت اقتضاء آن کند که مال وافر باشد و بسیار با افراط
چه سهم السعادة دلیل مال بسیار باشد و اگر نحس در طالع یا سابع بود ضرر آن
بنقصان مال و فقر و فاقه و وقوع خسران بسیار باشد و این حکم هم در طالع
اصل و طالع تحویل و طالع سوال باشد و برین قیاس باید کرد هر جا سهم السعادة
مقارن سعدی یا نحسی باشد در غیر طالع و سابع از متحیره و ثوابت **کلمهٔ بیست و یکم**

من تناول دواء مسهلا و القمر مع المشتری قصر عمله و ضعف فعله **ترجمه**
قمر ینبوع قوت طبیعی باشد و چون با مشتری باشد طبیعت قوی باشد
پس از موثر غریب بسهولت منفعل نگردد بدین سبب عمل مسهلی که در آن
وقت تناول کنند ضعیف باشد و زهره این فعل نکند چه طبع او برقیق

اخلاط و ترطیب باشد کلمه بیست و دوم مسّ العضو بالحدید والقمر فی بروج
ذلك العضو مکروه ترجمه هر عضوی منسوبست ببرجی سر بحمل و گردن
بثور و دو دست بجوزا و هم برین قیاس تا پای که منسوبست بحوت
وچون قمر در برج عضوی بود رطوبات بدنی متوجه بدان عضو شود
و اقتضاء تعفن مواد کند پس جراحت رسانیدن با حصول رطوبات
افزونی و استعداد تعفن مؤدی باشد بضرر و برین قیاس بر طالع
منسوبست و کردن بثانی تا اخر خانهای دوازده گانه و قمر در ان خانه
که عضوی بدان منسوبست اهن رسانیدن مصلحت نباشد کلمه بیست و سوم
تناول دواء المسهل والقمر فی العقرب او السرطان او الحوت وصاحب
الطالع یتصل بکوکب تحت الارض محمود وان اتصل صاحب الطالع بکوکب
فی وسط السماء قذف الدواء ولم یستعمر ترجمه بودن قمر در برجها آبی
اقتضاء حصول رطوبات کند در ابدان حیوانات و با حصول رطوبات
داروی مسهل را نکایتی زیادتی تواند بود و سیلان اخلاط باسانی
میسر گردد و بهتر ان بود که در حق زهره بود و اتصال قمر بکوکبی دلیل
حرکت دارو باشد بجهت ان کوکب پس اگر کوکب تحت الارض باشد
دارو متوجه باسافل بدن شود اسهال کند و اگر کوکب وسط السما بود
دارو قصد اعالی کند و بقی بر آید و بر جمله اتصالش بکوکب فوق
الارض در طلب اسهال محمود نباشد اما در تناول داروی قی بعکس بود
و همچنین اتصال قمر بکوکب سفلی در تناول مسهلات محمود باشد و بکوکب
علوی غیر محمود کلمه بیست و چهارم الملابس الجدد مکروه عملها واستعمالها والقمر

في الاسد

خلط م

فی الاسد واعظمها اذا کان منحوسا او علی مقابلة الشمس
ترجمه مراد ان عمل قطع جامه نواست و بعضی خیاطت
و نسج هم مکروه داشته اند و اولی انکه ابتدا خیاطت نکنند
و نه ابتداء نسج اما استمرار در عمل محتاج نباشد باختیاری
وچون ثبات در جامها مذموم است و استبدال محمود پس
در ابتدا عمل و ابتدا استعمال یعنی پوشیدن و بان کشت
کردن قمر در برج ثابت نشاید و ثابت ترین اسد است
چه بسمت الراس نزدیک است و مطالع ش در بلاد شمال
بسیار و صورت اسد دال باسد بر توحش و تسلط
و بعد از اسد عقرب ثابت تر باشد و در این باب مذموم تر
چه هبوط قمر است و خانه مریخ و بعد ازان دلو که خانه
زحل است و زحل دلیل تانی و ثبات و کم عایله ترین باشد
که خانه زهره است و شرف قمر وچون قمر در برج ثابت باشد
و منحوس در شر بیفزاید و دلیل نامراد بود در وقت
استعمال ان جامه از مقتضا طبیعت ان نحس و مقابله
افتاب هم ناپسندیده است چه اقتضاء ان کند نامرادی از
ان جهت ملوک و سلطان باشد کلمه بیست و پنجم متا کالة
القمر فی المواليد لکواکب یجعل المولود متحرکا فیما یدل علیه
فان اتفق ان یکون الکواکب قویة فی ذاتها دل علی تقدمه فیه
وان کانت ضعیفة دلت علی ان حرکته اقوی من معرفته

وظهور مایحرک فیه یکون من تمکن تلک الکواکب فی الاوتاد
الظاهرة وما یلیها والانتفاع به یکون من سعادتها علی هذا
فقس مابقی من القسمة ترجمه مشاکلت قمر با کواکب نظر
قمر بود بکواکب وامتزاجش با ایشان ونظر بمقارنة باشد
یا بتسدیس یا بتثلیث یا بتربیع یا بمقابله یا بتناظر واین مشا
کلت در موالید اقتضاء آن کند که مولود سعی در آن معنی
کند که طبیعت آن کوکب بران دلالت کند مثلا اکر کوکب زحل
باشد دلیل باشد برانکه مولود با صبر وثبات و وقار وتانی
باشد واکر مشتری بود دلیل باشد برانکه مولود با صلاح
وسداد ودیانت ومروت باشد واکر مریخ بود دلیل باشد
برانکه با شجاعت وقوت وهیبت وتسلط باشد واکر زهره
بود دلیل باشد برانکه بالهو ومعاشرت وطرب ولیاقت
باشد واکر عطارد بود دلیل باشد که با کیاست وفطنت
وذکا وتمیز باشد ودر حال قوة وضعف وظهور وخفاو
وسعادت ونحوست آن کوکب نظر باید کرد چه قوت آن
کوکب دلالت کند برانکه تقدم مولود در مقتضای طبیعت
آن کوکب بقوة نظری زیادت از آن باشد که بقوت عملی
وضعف دلالت کند برانکه تقدمه او بعملی زیادت از آن باشد
که نظری وهمچنین دلیل ظهور آن طبیعت از مولود تمکن آن
کوکب باشد در اوتاد یا مایلی الاوتاد فوق الارض خارج از

شعاع ودلیل خفاء آن طبیعت در مولود اضداد آن باشد
ودلیل انتفاع وتمتع مولود از آن طبیعت مسعود بودن آن
کوکب باشد ودلیل آنکه مولود از آن طبیعت انتفاع نیابد
واورا حظی وفایده نباشد از آن منحوس بودن آن کوکب
باشد وشرکت آن احوال نهشت نوع بتواند بود وآن هشت
نوع اینست اول قوی ظاهر مسعود دوم قوی ظاهر منحوس
سیوم قوی خفی مسعود چهارم قوی خفی منحوس پنجم ضعیف
ظاهر مسعود ششم ضعیف ظاهر منحوس هفتم ضعیف خفی مسعود
هشتم ضعیف خفی منحوس واحکام هر یک بحسب امتزاج مدلو
لات مذکور باشد وسعادت ونحوست اکر بحسب سعادت
نباشد بحسب مقارنت ثوابت اعتبار باید کرد واکر قمر خالی
سیر بود قوة وضعف وزیادت نور ونقصانش اعتبار باید
کرد وبحسب این حکم باید کرد کلمه بیست وششم کسوف النیرین
فی اوتاد طوالع الموالید وتحویلات السنین یضر بطبیعة
ذلک البرج والوقت فیه ان یکون نسبة ما بین جزء الطالع
وجزء الکسوف الی مائة وثمانین جزءا کنسبة ما بین ابتداء
الکسوف وذلک الوقت الی ما یوجبه جملة الکسوف من المدة
والمدة لکل ساعة من کسوف الشمس سنة ومن خسوف القمر
شهر ترجمه کسوف آفتاب وخسوف ماه اکر در وتدی باشد
از اوتاد طالع مولودی ضرر رساند آن مولود را در آنچه

مولود آن وتد باشد مثلاً طالع در تن او وعاشر در جاه او
وسابع در ازواج وشرکاء او ورابع در آباء واملاک او
ودر دیگر خانها بهمین قیاس الا آنکه در اوتاد ظاهرتر
باشد ودر اوتاد وخانها وتحویل هم ضرر رسانند کمتر
از آنکه در اوتاد وخانهای اصل ودر بروج در تحاویل سال
عالم ضرر رساند در مدلولات آن برج که کسوف در وی
باشد مثلاً در حمل وثور وجدی در بهایم ودر جوزا و
سنبله ومیزان ونصف اول قوس ودلو در نوع انسان
ودر سرطان وحوت در حیوانات آب ودر اسد در سباع
ودر عقرب در هوام ودر نصف آخر قوس در دواب
ومدت انجلای در ابتداء کسوف تا آخر انجلا نگاه کنند تا چند
ساعت ودقیقه بود اگر در تمامت مدت از ابتداء تا آخر
بخلاف تحت الارض بود الا از آن مدت آن قدر که فوق الارض
بود بگیرند پس در آفتاب هر یک ساعت مستوی را یک سال
گیرند وهر یک دقیقه را شش روز ودر ماه هر یک ساعت
را یک ماه وهر یک دقیقه را نیم روز چندانکه برآید زمان
تأثیر کسوف باشد از ابتداء کسوف تا آخر آن مدت واما معظم
تأثیر کسوف در زمانی خاص بود از این مدت وآن چنان
بود که اگر کسوف در جزء طالع کسوف بود معظم تأثیرش
در اول زمان تأثیر باشد واگر در جزء سابع باشد معظم

تأثیر

تأثیر در آخر زمان تأثیر باشد واگر کسوف در جزوی دیگر
باشد میان سابع وطالع مابین جزوی که کسوف در وی
باشد ودرجه طالع وسط کسوف بباید گرفت تا نسبت آن
آن مقدار با صد وهشتاد درجه که میان سابع وطالع بود
مانند نسبت زمانی باشد که از اول کسوف تا وقت معظم
تأثیر تا تمامت زمان تأثیر وآن چهار مقدار متناسب بود
ثالث مجهول پس از سه مقدار معلوم مجهول استخراج باید کرد
یعنی مابین اول کسوف ووقت معظم تأثیر تا آن وقت
معلوم شود وظاهر سخن بطلمیوس دال بر آنست که این
اجزا بدرج سوا گیرند ومتأخران بدرج مطالع می گیرند
وآن چنان بود که مطالع نیر ببلد از مطالع طالع کسوف
نقصان کنند آنچه بماند بر اجزاء ساعات نیر قسمت کنند آنچه
بیرون آید نسبت آن با دوازده چون نسبت مابین اول کسوف
ووقت معظم تأثیر باشد تا تمامی زمان تأثیر وابونصر قمی
طالع کسوف طالع بلد وکسوف می گیرد ودیگر منجمان طالع ووسط
کسوف گیرند واین درست تراست **کلمهٔ بیست وهفتم** بیتر الدلیل
اذا کان فی وسط السماء فی کل بلد بمطالع الفلک المستقیم واذا
کان فی درجة الطالع بمطالع ذلک البلد وفی ما بینهما
بمطالع الدرج علی حسب موقعها والموضعان المتقابلان لهما
علی حسب ذلک وسیر السهام فیما لانه کلما زاد سیر مبادیها

تا آخر حوت **ترجمهٔ** هر دلیل که خواهند که تسییر کنند دایرهٔ عظیم
فرض کنند که بآن دلیل و بدو نقطهٔ شمال و جنوب افق مولد
بگذرد یعنی دو قطب دایرهٔ اول سموت بگذرد و آن دایره را افق حادث
خوانند آن دلیل دایرهٔ تسییر آن دلیل چون دایرهٔ عظیم توهم
کنند که بر دو قطب معدل النهار و دو قطب افق آن دلیل بگذرد
یعنی دایرهٔ نصف النهار در آن افق آنچه میان قطب معدل
النهار و این دایره باشد از جانب اقصر عرض آن افق باشد
و آن عرض افق حادث خوانند و از تصور این دایره معلوم
شود که هر دلیل که بر افق شرقی باشد افق بلد افق حادث
آن دلیل باشد و عرض بلد عرض افق حادث و لا محاله تسییرات
بمطالع طالع باید کرد در آن بلد و تسییر سنوی او چنان بود
که هر سال را یک درجه بمطالع او افزایند آنچه حاصل آید با درج
سوا کنند تا موضع تسییر بر توالی بروج معلوم شود و هر دلیل
که در عاشر یا در رابع بود دایرهٔ نصف النهار که افقی است
از آفاق خط استوا دایره افق حادث آن دلیل باشد و آن افق را
عرض نبود و تسییر آن دلیل بمطالع خط استوا باید کرد و هر
دلیل که بر افق غربی باشد افق بلد افق حادث او باشد و لیکن عرض
او در جنوب مساوی عرض بلد او باشد که در شمال و تسییر او
بمطالع آن افق باید کرد بر تقدیر آنکه در جنوب بود یعنی مطالع
حمل در جنوب مساوی مطالع میزان بود در شمال و هم بر این

قیاس

قیاس در هر برجی و هر دلیل که در میان دو وتد باشد اول
دایرهٔ افق او بحسب موضع استخراج باید کرد و عرض افق حادث
او و جهت عرض باید شناخت و بباید دانست که هر دلیل که در
نصف صاعد بود از فلک یعنی میان عاشر و رابع در جهت شرقی
عرض او شمالی بود و هر چه در نصف هابط بود عرض او جنوبی
بود پس بمطالع آن افق دلیل تسییر باید کرد و متأخران تحقیق
این عمل بغایت کمال رسانیده اند و اما متقدمان بر آن اقتصار
نموده اند که ساعات بعد دلیل از عاشر تا رابع معلوم کنند و نسبت
آن با شش ساعت چون نسبت ما بین مطالع دلیل بخط استوا
و مطالع او بحسب موضع او یا ما بین مطالع دلیل بخط استوا و مطالع
او ببلد گیرند اگر در نصف شرقی بود با مطالع نظیر او و ببلد اگر
در نصف غربی بود و بحساب اربعهٔ متناسبه مقادیر مطالع او
بحسب موضع او بیرون آرند و آن را تسییر کنند و این عمل تقریبی
باشد و بر وجه تساهل و آنچه متأخران میکنند تحقیقی باشد و بیان
و موافق سخن بطلمیوس در این موضع و اما تسییر سهام که بطلمیوس
گفته است که از جهت پیشی باشد یعنی خلاف توالی بروج و علت
آن گفته است که اگر سیر مبداء سهم زیاده شود سهم از موضع خود
متأخر شود مثلاً اگر طالع حمل بود بدرجه و آفتاب در اول
حوت باشد و ماه در نیمه حوت سهم السعادة از آفتاب بماه گیرند
و از طالع بیفکنند تا در حیث و نیم درجه حمل باشد پس آفتاب

مبدا، او باشد وچون سیر افتاب زیادت شود و ماه ثابت
باشد میان ایشان کمتر از پانزده جزو شود وسهم بران تقدیر از بیست
وپنج درجه حمل باکمتر اید پس بران تقدیر سیر او برخلاف توالی
بوده باشد اما این سخن علت این دعوا نشاید چه اگر تقدیر
زیادت سیر قمر کنند که منتهاست وثبات افتاب سهم از بیست
وپنج درجه بر توالی متحرک شود واحمد بن یوسف که شرح ثمره
کرده است علت تسییر سهام برخلاف توالی ان گفته است
که سهم کوکبی نیست بمثابت جزویست از فلک وچون حرکت
او برخلاف توالی است سهم برخلاف توالی باید راند واگر اجزا
فلک برخلاف توالی باید راند طالع وعاشر برخلاف توالی بایستی
راند وباتفاق بر توالی می باید راند پس معلوم شد که این تعلیل
باطل است واین سخن مناسب سخن بطلمیوس نیست وهیچکس از
منجمان سهم را برخلاف توالی تسییر نکرده است مگر وقتی که ما بین
سابع وعاشر بود که او را تسییر کنند بسابع وان برخلاف
توالی بود واین عمل هم بسهم خاص نیست چه اگر یکی از نیرین اینجا
باشد هم بران وجه تسییر کنند وحق انست که ناقلی که سخن
بطلمیوس نقل کرده است سخن او فهم نکرده است نقل بر وجهی
کرده است که از اینج وجه محملی نتوان نهاد کلمهٔ بیست وهشتم
اخفی ما یکون الشیء عند مجاسدة دلیله الشمس او کینونته
تحت الارض او فی مواضع غیر مشاکلة لبقیته او شرفه واقوی

ما یکون

ما یکون واذا کان دلیله سایرا من هبوطه الی شرفه وهو
فی وتد ملایم لطبیعة الشیء ترجمه در این کلمه دلیل غایت
خفا وغایت قوت بیان میکند وغایت خفا را سه دلیل
نهاده است یکی استتار دلیل تحت الشعاع که دلیل خفا باشد
وغایت ان مجاسده دلیل با افتاب باشد ودوم بودن دلیل
باشد تحت الارض وغایت بعدش از فوق الارض نقطه رابع
باشد وسیوم بودن دلیل باشد در موضعی که مشاکل خانه
وشرف او نباشد ومعنی مشاکلت در این موضع مشتبه است
چه اگر مشاکله بهمان معنی نظر باشد که پیش از این گفته امد
هیچ موضع نبود از دوازده برج که ناظر بیکی از این خانها
کواکب متحیره نباشد اما در افتاب و ماه ممکن باشد چه سنبله
وجدی وحوت وسرطان بخانه افتاب که اسد است ناظر نبود
واما در شرف تنها همچنین چهار خانه بشرفهر کوکبی ناظر
نبود چنانکه ثور وسنبله وحوت شرف افتاب که حمل است
ناظر نباشد ودر دیگر کواکب برین قیاس واگر مجموع خانه وشرف
اعتبار کنیم در افتاب وسنبله وحوت نه بخانه او ناظر بود نه
بشرف او ودر ماه جوزا وقوس نه بخانه او ناظر بود ونه
بشرف دیگر هیچ کوکب را برجی نباشد که نه خانه او ناظر بود
ونه بشرف پس معلوم شد که بمشاکلت کلیت اینجا نظر نمی خواهد
وتبن بمشاکلت تشریق علویات وتغریب سفلیات از افتاب

و بر عکس از ماه نمی خواهد والا بکفتی لیسر او شرفش بل عبثا
کلت موافقت در طبیعت میخواهد چه اسد مشاکل حمل و قوس
است در طبیعت کرمی و خشکی و تری و جوزا و میزان و دلو
مشاکل حمل و قوس اند در کرمی و تری و مباین ایشان
شد در خشکی و سرطان و عقرب و حوت مباین ایشانند بهمه وجوه
پس مباینی هست کلی و مباینی هست جزوی از بعضی وجوه
دون بعضی و افتاب را مثلثه مائی مباین خانه و شرف اند مبا
ینی کلی و هفت برج دیگر مباین خانه و شرف اند مباینی جزوی
و ماه را هیچ برج مباین مجموع خانه و شرف نباشد مباینت کلی اما
ده برج دیگر مباین باشند بمباینی جزوی و بر این قیاس
در توالی کواکب و همچنین مشاکلت کوکب خانهای دوازده گانه
را چنانکه بیوت افراح و شمس را عاشر و مشتری طالع و زهره
را سابع و بر این قیاس در دیگر کواکب و بباید دانست که
در موالید اگر دلیل خفا حاصل بود صاحب طالع را مولود
از بیشتر مردم و در بیشتر احوال مختفی باشد و این در دلایل
زمان بندیده باشد و در مسایل اگر دلیل خفا در دلیل
مسئله حاصل بود و دلیل مسئله تحت الشعاع و متصل بود
بافتاب یا تحت الارض و سایر برابع ان چیز ظاهر نشود و اگر تحت
الشعاع و منصرف بود یا تحت الارض و از رابع در گذشته
بعد از اختفا ظاهر شود و در اختیارات اگر مطلوب اختفا

سری باشد باید که متصل باشد و در رابع بان ظاهر نشود و اگر طلب
اختفاء شخصی بود باید که منصرف باشد و از رابع در گذشته تا بعد از اختفاء
امید ظهور آن شخص باشد و اما قوت کواکب دو گونه بود یکی قوت
ذاتی کوکب یا قوت عرضی او بقیاس با چیزی و آن در کتب مدخل مذکور
و دیگر قوت او بقیاس با مطلوب چنانکه مثلا گوییم که دلیل مطلوب باید
در تحصیل آن مطلوب قوی باشد و دلیل این قوت دو چیز است یکی رفتن
کوکب از هبوط بشرف مانند آفتاب میان میزان و حمل و ماه میان عقرب
و ثور و در کواکب دیگر هم برین قیاس بشرط انکه راجع نباشد و دیگر
بودن او در برجی ملایم طبیعت مطلوب چنانکه اگر مطلوب سعادت
بدنی یا نفسانی بود یا درازی عمر در وتد طالع بود و اگر مطلوب جاهی و
شغلی یا قرب پادشاهی باشد در وتد عاشر بود و اگر مواصلتی یا مشارکتی
یا مقارنتی غیری بود در وتد سابع بود و اگر ثبات امری یا حصول ملکی
یا نام نیکوی یا عاقبت محمود بود در وتد رابع بود کلمه بیست و نهم الزهره
تکسب المولود فی العضو الذی یکون لبرجها التذاذا والکواکب یعطی
ما لها ان تعطی مثل ذلک ترجمه هر عضوی منسوب است ببرجی
سر و اعضاء کرد سر باشد بحمل و گردن بثور و دو منکب و دو دست بجوزا
و سینه و دل بسرطان و پشت باسد و شکم و آلات سنبله کمرگاه و میان
بمیزان و عورت و آلات تناسل بعقرب و سرین و ران بقوس
و زانو بجدی و ساقها و کعبها بدلو و قدمها بحوت و هر کوکب دال
باشد بر حالی از احوال مردم چنانکه زهره بر لذت و نحل

باشد وتابی ومشتری بر جمال وموتیح بر حلاوت وسبکی وافتاب بر
بزرگی وعظمت وعطارد بر ذکا وانقلاب وماه بر سرعت وحرکت
وچون کوکبی در برجی باشد دلالت ان حال در ان عضو زیادت
باشد از انکه در دیگر اعضا پس اگر برجی ملایم باشد ان حال در ان
عضو بر وجهی محمود بود واگر بر وجهی غیر ملایم باشد بعکس مثلا
زهره در حمل دلیل ان بود که لذت مولود در نظر یا تجمیل یا اشمام یا
ذوق یا استماع بود واگر در ثور بود لذت از گردن امرای بود یا در معنی
واگر در جوزا بود در انچه بدست وانگشت وصنعت تعلق دارد واگر در
سرطان بود در انچه در دل وضمیر دارد واگر در اسد بود در تحمل
مشاق وحمل اثقال واستناد واگر در سنبله بود در اکل وشرب واگر
در میزان بود در مضاربت ومقاومت واگر در عقرب بود در
شهوت راندن واگر در قوس بود در ملامست اتحاد واگر در
جدی بود در رکوب واگر در دلو بود در ایشان راستادگی نمودن واگر
در حوت بود در جستن ویای کوفتن وبرین قیاس در دیگر کواکب
وبروج کلمه سی ام اذا لم یتفق لک مجاسدة القمر لکوکبین
فاصب مجاسدة لکوکب من الثابتة علی طبیعة مزاجهما
ترجمه هرگاه که خواهند که حالی مرکب از دو امر کرد وکوکب دال باشد
بران امر مانند لذتی بروجه جمیل زهره ومشتری بر لذت وجمال
دال اند تصور در اختیاری که بان حال تعلق دارد نگاه کنیم تا بان
هر دو کوکب متصل با هر دو مقارن کدام وقت باشد اتفق

اختیار کنیم

اختیار کنیم پس اگر اتفاق چنین یافته نشود کوکبی از ثوابت
که بر مزاج ان دو کوکب باشد طلب کنیم ووقت مجاسدهٔ
قمر با ان کوکب اختیار کنیم تا ان مطلوب حاصل اید
کلمه سی و یکم الکواکب الثابتة تعطی العطایا الخارجة
عن النسبة وکثیرا ما تختم بسوء ترجمه چون دلایل مولودی
قوی حال باشند بقوتها ذاتی وعرضی مولود را ببلندترین
مرتبه از مراتب اهل بیت یا ابناء جنس او برسانند
پس اگر کوکبی از کواکب ثابته در طالع یا عاشر یا مقارن
نیر نوبت یا سهم السعادة باشد مولود از حد مراتب اهل بیت
نسبت ابناء جنس بگذراند وعطاهای دهد که نه حد او باشد
چنانکه یکی را از بازاریان بجد پادشاهی یا منصبی بزرگ
رساند وباشد که عاقبت ان کس مذموم باشد وان چنان
باشد که ان کواکب بر مزاجی باشند مرکب از مزاج نحسی وباید
که بدانند که کواکب ثابته سه صنف اند اول کواکبی که از
قدر بزرگ باشند وبر طبیعت بزرگ سعود مطلق باشند
مانند سماک اعزل ونسر واقع وچنین کواکب سعادت مطلق
دهند چون مجاسد دلیلی باشند یعنی بجرم ان کوکب بر یک
افق تسییر باشند دوم کواکبی که از قدر بزرگ باشند
یا کهتر از ان ومزاج ایشان با نحسی امیخته بود مانند قلب
الاسد وقلب العقرب وعین الثور ومنکب الفرس وچنین

کواکب بمجاسده عطای بزرگ دهند و اگر تسییر بایشان
رسد قطع کند و عاقبت عطاهاء ایشان مذموم باشد
وسیوم کواکبی باشند که نحس مطلق باشند مانند سحابات
وان کواکب هیچ سعادت ندهند وجز نحوست نکنند واعتبار
ثوابت در طوالع قرانات و سالها هم مفید باشد **کلمهٔ**
سی و دویم الحال فی تحلل الرجل من اهل بیت الملک علی شاکلة
مولده لهیئة الفلک فی الوقت الذی قام فیه ذالک الملک
ترجمه چون طالعها مبداء ملتها و دولتها و جلوس پادشاهان
بپادشاهی معلوم باشد هر کس از ابناء آن ملت و دولت
یا از اهل بیت آن پادشاه بود و طالع او مشاکل آن طالع
باشد او را در آن ملت و دولت یا در پادشاهی آن پاد
شاه حظی هر چه تمام تر حاصل شود و اعتبار راس شا
کلت از اعتبار دلایل د باست و تفوق قوی تر است
و احمد بن یوسف که شرح این کتاب کرده است آورده است
که خمارویة ابن احمد را که حاکم اعمال مصر بود پسری آمد
هارون نام بر طالع که منجمان کفتند در آن طالع دلیل ریاست
و مهتری نیست یکی از منجمان که نامش صالح ابن الولید التمیمی
بود آن طالع بدید و بدانست که پسر خمارویه است حکم کرد
که بجای پدر نزدیک ده سال حاکمی کند اما حکم او چنان
روان نباشد که حکم پدر رش علت این حکم از او پرسیدند

کفت

کفت طالع او عقرب است و شمس در سنبله و طالع جد او
احمد بن طولون همین بود و بعد از وفات صالح حکم او راست
شد و هارون نه سال و چند ماه حاکم مصر بود اما نه چون
جد خود و این علم را شواهد بسیار یافت شود **کلمهٔ سی**
و سوم اذا انتهی تسییر دلیل دولة الی کوکب یوجب
قطعا مات ملکها او رائس فیها وکل کوکب یکون فی برج
الانتهاء لتحویل سنة من سنی الدولة فهو یدل علی موت عظیم
منها فی تلک السنة علی طبیعة ذالک الکوکب **ترجمه** طالع دولتها
و دلیلهاء آن دولت را از ابتداء وقت طالع تسییر کنند بمطالع
افق هر درجه را سالی و بدرج سوا بانتها برانند هر برجی را
سالی پس اکر تسییر بکوکب قاطع رسد ملکی یا پادشاهی بزرگ را
از اهل آن دولت قطع افتد در آن وقت و اکر کوکبی غیر مشاکل
دلیل دولت باشد و انتهاء باو رسد بزرگی از اهل آن دولت را
نکبتی یا قطعی افتد و آن کس بر طبیعت آن کوکب باشد مثلا اکر
زحل باشد پیری یا مردی با غور تمام و اکر مشتری باشد
قاضی یا صاحب منصبی بزرگ و اکر مریخ باشد امیری از
امراء لشکر و اکر آفتاب باشد بزرگی از خاندان ملک و اکر
زهره باشد زنی بزرگ از آن بزرگان و اکر عطارد باشد
دبیر بزرگ و اکر قمر باشد ولی عهدی یا حاجبی بزرگ پس
اکر کوکب مشرقی یا صاعد باشد آن شخص جوانی باشد و اکر

مغربی و یا هابط بود پیری باشد و ثبات آن کوکب در وتد
دلیل محل آن شخص باشد و قوتها او ان شرف و حظ دلیل بزرگی
او و سعادت او و دلیل مال و بسیاری او در برین قیاس
کلمه سی و سیوم اتفاق شخصین علی شیء مما یوجد من دلیل
ذلک الشیء فی مولدیهما وان کان علی مشاکلة محمودة کان
بینهما اتفاق فیه واقواهما موضعا یقوم مقام الفاعل والرئیس
واضعفهما یقوم مقام المنفعل والمرءوس ترجمه چون خواهند
که بدانند که حال مخالفت و موافقت دو شخص در صناعتی یا شغلی
یا امر دیگر دلیل آن صناعت را از اسر در هر دو طالع بطلبند مثلا در زراعت
زحل هر دو و در وزارت و قضا مشتری هر دو و در لشکرکشی مریخ هر دو
و در سلطنت شمس هر دو و برین قیاس و اگر میان ایشان مشاکلتی محمود
باشد مانند نظر مودت و قوت دلیل اتفاق هر دو شخص بود در آن کار
و اقوی آن دو دلیل دلالت کند بر آنکه رئیس و حاکم باشد بر دیگری و اگر
میان ایشان مشاکلتی مذموم باشد دلیل عداوت و مخالفت آن دو
شخص باشد و اگر هیچ مشاکلت نبود نه موافقت بود میان هر دو نه
مخالفت کلمه سی و چهارم المحبة والبغضاء ومن التخصیص یوجد
من تبدیل مواضع النیرین فی موالیدهما ومشاکلة طوالعهما تدل علی
المودة والبروج المطیع اشد محبة ترجمه مراد آنست که چون موضع
شمس یکی بموضع قمر دیگری یا طالع باشد بمودت دلیل دوستی باشد میان هر دو
و اگر ناظر باشد بنظر عداوت دلیل دشمنی باشد همچنین اگر طالع هر دو

بیکی

بیکی ناظر باشند بنظر دوستی یا دشمنی و هر برج که مستعملی باشد
بر یکی از دیگر برج مطیع باشد و صاحبش را محبت زیاده باشد
از آنکه صاحبش مستعمل بود و اصطلاحا چنان بود که چون برجی طالع بود
و برجی فوق الارض بود مستعملی باشد و گفته اند بروج مطیع برجی
بود که بر صورت و دوم یا حمل و ثور و جدی باشد بخلاف سرطان و اسد
و عقرب و حوت و نیز گفته اند مسموعه الطلوع مطیع مستعمله الطلوع
بود و چون میان نیرین و طالعهای این مشاکلت مخالفت نبود میان
آن دو شخص نه دوستی بود و نه دشمنی و ابن العباس گفته است که
شمس در موضع قمر و قمر در موضع شمس و طالع در موضع یکدیگر
بترتیب دوستی ایشان مشوب بود بعداوت کلمه سی و پنجم المستولی علی
مکان الاجتماع [illegible] رجعة و [illegible] مولد کل کائن فی ذلک
الاجتماع من الاستقبال الاشخاص الانسانیه وکذلک الاستقبال ترجمه امر
نمودار بطلیوس که بآن طالع مولود تخمینی معلوم کنند از این کلمات
استخراج بود که مستولی بر جزو اجتماعی یا استقبالی که پیش ولادت معلوم
بود معلوم کنند و موضع او در وقت ولادت مساوی درجه و تدبیر
کنند که آن درجات نزدیکتر بود از اوتاد و طالع تخمینی آنجا مولد
و اگر مستولی مطلق مطالعی نیفتد شریک مستولی و ان لو کی بود که حظ
او از حظ مستولی کمتر بود و در آن جزو بجای مستولی بکار دارند عمل این
نمودار مشهور است میان اهل این صناعت و بعضی درجات حصص مستولیان
بجای درجات طول ایشان بکار دارند کلمه سی و ششم اذا انتهی کوکب

في ربع من ارباع السنة الى موضع من فلك البروج الى ذا احلت
فيه الشمس تحرك الهواء في كيفية ما وكان الكوكب موافقا لتلك
الكيفية قوية في ذلك الربع وعلى هذا فقس ترجمه یعنی چون
کوکب گرم مزاج در تابستان ببرجی رسد که چون آفتاب
بان برج رسد هوا گرم شود آن تابستان گرم تر از معهود
باشد مانند مریخ در اسد در تابستان و اگر زمستان
رسد سرما کمتر از معهود باشد و برین قیاس در هر فصل
از باقی فصول مانند زحل در جدی در زمستان در شدت
سرما و برین قیاس در دیگر کواکب کلمه سی و هفتم
الكواكب اليمانية في بناء المدن والنحسة في بناء الدور وكل
مدينة تبنى والمريخ في وسط السماء او كوكب من اليمانية
على الطبيعة فان اكثر ميته المتسلطين عليها بالسيف ترجمه
کواکب ثابته را یمانی خوانند که مانند مردم بیابان نشین
بر راه و بی راه بهمه مواضع فرود آمده باشند و چون
کواکبی که بر مزاج سعود باشند در اوتاد طالع شهرها
افکنند ثبات و بقاء آن شهرها در بسیار سالها بر حال
پسندیده بود و عدم تغیر از آن حال حاصل شود از جهت
سعادت مزاجها و بطوء حرکات و در بناء سراها که از
ثبات و بقاء ممکن نباشد کواکب متحیره که بطبع سعد باشند
بکار دارند و چون وسط السماء خانه سلطان است اگر مریخ

یا کوکبی

اگر مریخ یا کوکبی از ثوابت بر مزاج او در وسط السماء افتد
متسلطان را در آن شهر عاقبت قتل باشد و همچنانکه عاشر
خانه ملوک باشد طالع خانه اعداء باشد و سابع خانه مخالفان
و رابع خانه عمارت و عواقب آن بقاع و دیگر کواکب بر مریخ
قیاس باید کرد کلمه سی و هشتم يكاد يكون من طالعه السنبلة
والحوت هو اقوى الاسباب في سلطانه ومن طالعه الحمل
او الميزان هو اقوى الاسباب في موته ومن طالعه العقرب
والثور هو اقوى الاسباب في مرضه وعلى هذا فقس
سایر الطوالع ترجمه چون صاحب هر خانه دلیل باشد
بر سبب مقتضی مدلول آن خانه و صاحب طالع دلیل
آن شخص باشد که طالع اوست پس چون صاحب طالع
صاحب عاشر بود همان شخص باشد که سبب جاه خود
شود و اگر صاحب ثامن بود هم او سبب مرگ خود شود
و اگر صاحب سادس بود هم او سبب بیماری خود شود و اگر
صاحب رابع بود هم او املاک خود کسب کند و عواقب او بسعی
او اتفاق افتد و اگر صاحب ثانی بود هم او کسب مال خود کند
و تثمیر آن کند و اگر صاحب ثانی عشر بود هم او سبب تحصیل عداوتها
مردم باشد با خود و این حکمها آنگاه واجب شود که اسباب
دیگر با این سبب منضم گردد و از این جهت حکم جزم نکرده است
و لفظ یکاد آورده است یعنی نزدیک باشد و این لفظ مقتضی

نتیجه بیش نبود **کلمهٔ سی و نهم** اذا کان عطارد فی برجی
زحل وهو قوی فی ذاته اعطی المولود جودة الفکر فی الاصول
وان کان فی برجی المریخ اعطی جودة البذاءة والسفه واقوی
الموضعین الحمل **ترجمه** عطارد دلیل فهم وسرعت روییت
ونطق است وزحل دلیل تعمق در معانی ورسیدن بغور
افکار وثانی در کارها پس چون عطارد قوی باشد
بقوتهاء ذاتی ودر خانهٔ زحل باشد از طبع زحل استفادت
تعمق پس فکرها بصواب کند در اصول وحقایق امور
وچون مریخ دلیل طیش وخفت است اگر در خانهٔ مریخ
باشد بیهوده گوی وسفیه طبع باشد وچون از خانهاء مریخ
حمل منقلب است واین اثر در وی ظاهرتر باشد وعقرب بجهت
ثبات حدت وسبکی از کم کند پس از اثر و دظاهر نشود
واگر در خانهاء مشتری باشد فصاحت ووعظ خلق وتذکیر
فایدت دهد واگر در خانهاء زهره باشد هزل ومجون و
مضاحک فایده دهد واگر در خانهٔ افتاب باشد سخنهاء او
از سر تکبر وبزرگ منشی باشد واگر در خانهٔ ماه باشد
قلت فکر وتعجیل نمودن در سخن فایده دهد وان ممازجت
باکواکب حالهای مرکب از مقتضیات طبایع ایشان اقتضا کند
کلمهٔ چهلم سوء حال الحادی عشر وصاحبه فی قیام
ملک دلیل علی ما یلحق وزراءه ومواليه واموالهم من السوء وعلی
هذا

هذا یکون سوء حال الثانی دلیلا علی قلة الکتاب لرعیته معه
ترجمه عاشر طالع جلوس پادشاه دلیل او باشد وحادی
عشر که ثانی عاشر است دلیل وزرا واعوان واخوان او
وطالع دلیل رعیت باشد وثانی دلیل اعوان واموال ایشان
پس بد حالی حادی عشر وصاحبش دلیل بد حالی وزرا و
وفساد اموال پادشاه باشد وبد حالی ثانی دلیل فساد اموال
رعایا وسوء تدبیر بران امور ایشان باشد در ان دولت
کلمهٔ چهل و یکم اذا نزلت النحوس طالع مولود فان
صاحبه یلتذ بالاشیاء البشعة وربما استطاب الاراییح الکریهة
وغیر ذالک مما یشاکل هذا **ترجمه** چون نحوس غیر ملایم
طبایع اکثر اهل نوع اند پس اگر طالع کسی والی شوند وهیچ
سعدرا در ان موضع حظی نباشد وناظر نباشد لامحاله طبع
صاحب طالع مخالف طبایع اکثر اهل نوع باشد پس لذت از
چیزهای یابد که منفر دیگران باشد مانند غذاهاء ناخوش
وبویهای مکروه وجامهای وسخ ومعاشرت با مردم
کریه لقا که جامهای خلق دارند دوست دارد وانچه
موجب لذت دیگران باشد نفرت گیرد پس اگر نحس زحل باشد
التذاذ او بچیزهاء سرد وسیاه وگران وحقیر وتاریک
وناخوش بطعم وبوی باشد واگر مریخ باشد بچیزهای گرم
وتیز وتلخ وسوزان وحیوانات موذی واشقر وتند وتیز

باشد و بر این قیاس **کلمهٔ چهل دوم** اخذ بحوسة الثامن
وصاحبه للخارج والثانی وصاحبه للداخل **ترجمه** بخارج
مسافر میخواهد و بداخل کسی که دخول بلد یا سکنی کند و
چون سابع مسافر را دلیل مقصد باشد وثامن ثانی اوست
دلیل ما یحتاج و فواید او باشد در سفر وطالع دلیل داخل
بلد است وثانی دلیل مال است وغذا و فواید او باشد
در مسکن پس باین سبب نحوست این دو خانه در اختیار
سفر و دخول ببلد چند سیر باید وابو العباس گفته است
که سابع وثامن در اختیار سفر معتبر نیست وان نحوست
ثامن احتراز از ان جهت فرموده است که ثانی بمقابله منحوس
گردد دونه چنانست که او تصور کرده است **کلمهٔ چهل
وسیوم** اذا کانت العلة والقمر فی البرج الذی کان فیه
نحس فی المولود او تربیعه او مقابلته فانها صعبة واشده ان
یکون ذلک النحس فیه او فی مشاکلة له مذمومة من المقابلة
او التربیع واذا کان فی موضع سعد فهی سهلة الا ان یکون
مزاج العلة ملائما لطبیعة السعد هذا بعد ان یحسن النظر
فی مقدار العلة کما قدمنا وضعه **ترجمه** در مبداء بیماری
نگاه کنند تا موضع قمر کی باشد اگر در موضع نحسی بود
از انجه در طالع اصل بوده است یا در تربیع یا در مقابله
او آن بیماری سخت بود و تباه تر از ان چنان بود که همان

نحس

نحس در مبداء بیماری همان جا باشد یا بر تربیع یا مقابله
ان موضع باشد یا قمر با او منحوس باشد خاصه اگر برج ان عضو
باشد که علت در او باشد ونیز اگر طبیعت نحس و برج ملایم
ان علت باشد و در سادس یا ثامن بود واگر موضع سعدی
باشد یا سعد ناظر بود بموضع او بیماری سهل باشد وسهل
تر انکه همان سعد هم انجا باشد یا ناظر بانجا در وقت بیماری
خاصه نظر مودت وانکه سعد قوی حال باشد مگر که علت
از ان طبیعت بود که از سعد اقتضا کند وان در مشتری
مانند ذبحه وخناق وامراض دل وانچه از غلبهٔ باد وخون
باشد و در زهره مانند امراض جگر و معده واسهال بلغمی
... امراضی که از اکثر رطوبت وفساد ان باشد و باید که
اول مقدار علت بشناسی چه اگر بحری باشد که از خطری نبود
مانند کام و یا حمی یوم یعنی حکم نکنی بسختی بیماری واگر چه از
دلیل یافته باشی واگر بحری باشد که در ان خطر عظیم باشد مانند
تب دق وسل و ذبول مثال حکم نکنی بسهولت مطلق واگر چه
از دلیل یافته باشی واین از ان جمله است که در علم نجوم منکر و
منها شرح داده اند **کلمهٔ چهل وچهارم** الاجتماع علی الاشیاء
المستعملة علی المجری الطبیعی یفیدها النحوس والتی علی المجری
الطبیعی فی غیر الملة وعلی غیر المجری الطبیعی یفسدها السعود
ترجمه اجتماع اشخاص نوع انسان که بر وجهی باشد که در طبیعت

رحمت باشد و در شریعت و رسم جایز باشد تزویج نظر عکس
در ابتدا این کار مفسد باشد و چنانکه باید میسر نشود و نظر
سعود معاون باشد واما اگر بحسب طبیعت رخصت باشد
و بحسب شریعت و رسم غیر جایز باشد زنا یا در طبیعت هم رخصت
نباشد مانند سحق ولواط نظر سعود در وی مفسد باشد و نظر نحوس
که معاون باشد و علت آنست که سعود اقتضا امور می‌کنند که ملایم
طبایع جمهور و مصالح ایشان باشد ونحوس بخلاف آن کلمه چهل وپنجم اذا کان
طالع العلیل علی ضد نصبه مولده ولم یکن السنة انتهت الی ذلک النصبة
فهو ردی جدا ترجمه بطالع علیل طالع مبتلا علت میخواهد ونصبه
نصب الکوکب طالع تحویل سال و انتهاء طالع علت سابع یا رابع یا ثامن
اصل باشد و اگر کواکب اوتاد در سعادت ونحوست وضع چنین کنند
که چنین بود در طالع تحویل سال و انتها و طالع او موافق و مشاکل طالع اصل
نباشد دلیلی بدی باشد اما اگر طالع تحویل یا انتها مثل اصل باشد ولا
سیما علت موافق اصل و سعود مربیا نحس باشد کلمه ٤٦ اذا کان المولود لا
یکون طالعه واولیه فی بروج ذوات صور انسیه فصاحبه منقبض من الناس
ترجمه چون طالع و موضع صاحب طالع و هیلاج برجی باشد که بر صورت
مردم باشد مانند سنبله ونیمه اول قوس ومثلثه هوایی آن شخص با مردم
مستانس باشد واگر هیچ کدام نباشد صاحبش متوحش بود و از مردمان
منقبض پس اگر برجها شی باشد بر صورت بهایم با اماکن تشد لله لا باشد
و اگر بر صورت سباع باشد متکبر و متسلط باشد و اگر بر صورت حیوانات

آب باشد

آب باشد آن مردم نفور و گریزان باشد کلمه چهل و هفتم اعظم السعادات
فی الموالید من الکواکب الثابتة ومن اوتاد القران والدستوریه ومکان
سهم السعادة الدولة فی الطالع ترجمه چون کواکب ثابته که بر مزاج سعود
باشند نجوم در نفس طالع یا عاشر یا سعادت صاحب طالع یا هیلاجی
باشد و طالع و تربیع باشد از اوتاد طالع دولت یا طالع قرانات عظمی
یا اوسط سعد علم رد دستوری باشد و آن بود در کواکب علوی در منطقه
کواکب سفلی در توسط اقتاد و در ماه بعکس و سهم سعادت که در
طالع مولود باشد سعادات بزرگ اقتضا کند این کلمه در نسخه احمد
یوسف کلمه سی و هشتم است و ابتدا در کلمات متفاوت است کلمه
چهل و هشتم اذا وقع فی مولد نحس مکان سعد فی مولد اخر دل علی ان نکود ها
یلحق مولده السعد ممن فی مولده النحس و سبح المکروه من طبیعة الکوکب
ومایقع فیه علی حسب طبیعته الامکنة وعلی هذا اطرد کل مافی القسمة ترجمه
این حکم را چهار قسم باشد نحس در مکان نحس و نحس در مکان نحس و سعد
در مکان سعد و در قسم اول هر دو شخص یکدیگر را مضرت رسانند و در قسم
دویم و سیوم صاحب نحس بصاحب سعد مضرت رساند و صاحب سعد باو
منفعت و در قسم چهارم هر دو یکدیگر را منفعت رسانند و منفعت و مضرت
بحسب طبیعت نحس و سعد باشد چه مشتری جاه و مال و حشمت
دهد و زهره لذت و الفت و انس و مودت و زحل کبر و حیلت و خلوت
و کاهدیت و مریخ خوف و قتل و صلب و تسلط و طبیعت مکان
چنان بود که در طالع نقص رساند و در ثانی مال و در عاشر جاه

وبدین قیاس **کلمه چهل ونهم** اذا کان عاشر طالع الصاحب
هو طالع المصحوب وشاکل المبتز علی الاخر مشاکلة مودة
دامت اقامته معه وکذالک طالع الملوک اذا کان سادس
طالع المالک وطالع الزوجة اذا کان سابع طالع زوجها
وحفظت الشرایط المتقدمة من المشاکلة المحمودة فی دلا
یلهما دامت ایامهما واستقامت امورهما وقل الخلاف بینهما
ترجمه درین مثالها باشد که منفعت از یک جانب بر
چنانکه در مثال اول ودوم که در هر دو صاحب طالع را از
صاحب عاشر وسادس منفعت برد اما در مثال سیوم هر دو را
از یکدیگر نفع برد همچنانکه سابع خانه زوجه صاحب طالع
است طالع خانه زوج صاحب سابع است وشرط انست
که میان مستولی بر یک خانه ومستولی بر دیگر خانه نظر دوستی
باشد وقبول از یک دیگر وهر دو نیکو حال ومسعود چه هر گاه
که چنین باشد میان ایشان سالهای بسیار امیزش وموافقت
باشد ومخالفت کم اتفاق افتد واگر یکی سعد بود ودیگری
نحس ونظر نظر قبول صاحب سعد را سیرت نیکو بود وصاحب
نحس را سیرت نیک بود اما موافقت حاصل باشد **کلمه**
پنجاهم اذا کان طالع صاحب عاشر طالع مصحوب
فان التابع ینامر علی صاحبه وکذالک اذا کان صاحب السادس
المولود فی وسط السماء یقبل التدبیر من صاحب الطالع

کان

کان حسن الملکة لغلمانه وعلی هذا فقس ماجری هذا المجری
ترجمه پنجاهم یعنی چون طالع تابع عاشر طالع اگر بود که تابع
تبع او بود یا صاحب طالع متابع صاحب عاشر اگر بود
ان تابع بر متقدم خویش حکم کند وهمچنین چون صاحب
ششم که خانه عبید است وخدم در عاشر طالع کسی افتد
دلیل ان باشد که ان کس غلامان خود را نیکو وبزرگ
دارد وبرین قیاس اگر صاحب سیوم در عاشر طالع
کسی بود برادران او بر او بزرگی کنند وهمچنین در صاحب
پنج وعاشر قوی تر اوتاد است وموضع رفعت وسلطنت
است بدین سبب این حکم برین وجه بعاشر خاص است ودر
دیگر خانها هم برین قیاس توان کرد وان سعادت ونحوست
دلیل حسن معاشرت وسوال معلوم کرد **کلمه پنجاه ویکم**
لا تنحل امر المائة والعشرین قران التی لکواکب
المتحیرة والنیرین فان فیها علم اکثر ما یقع فی عالم الکون والفساد
ترجمه قرانهای که میان کواکب سیاره افتد صد وبیست
باشد از ان صد وبیست ویک ثنائی وبیست ویک خماسی
وسی وپنج ثلاثی وهم این قدر رباعی وهفت سداسی ویک
سباعی اما ثنائی چنانکه زحل را با هر یک از شش کوکب
که شیب او بود شش قران باشد ومشتری را با هر یک
از پنج کوکب که تحت او بود قران بود ومریخ را با چهار کوکب

و شمس با سه کوکب و زهره با دو کوکب و عطارد با یک کوکب
و مجموع بیست و یک قران باشد و امّا در خماسی سبب انکه چون
دو دو بیست و یک اند اگر هر یک را از این ثنائیات اسقاط
کنند پنج باقی هم بیست و یک نوع تواند بود امّا ثلاثی سی و پنج
بود چه زحل و مشتری با پنج و زحل و مریخ با چهار و زحل
و شمس با سه و زحل و عطارد با یکی ممکن بود و مجموع پانزده بود
در این پانزده زحل داخل بود و چون زحل را اسقاط کنیم
مشتری با مریخ در چهار و با شمس در سه و با زهره در دو و با
عطارد در یک و مجموع ده بود و چون مشتری را هم اسقاط کنیم
مریخ با شمس در سه و با زهره در دو و با عطارد در یک و مجموع
شش باشد و چون مریخ را اسقاط کنیم شمس با زهره در دو و با
عطارد در یک و مجموع سه بود و زهره با دو کوکب که تحتاوند
یکی پس مجموع ثلاثیات با مرده و ده و شش و سه و یکی باشد این سی و پنج
بود و چون هر یکی از این شش کوکب که در ثلاثی واقعند از مجموع هفت
کوکب اسقاط کنیم چهار باند پس باعتبار هم سی و پنج بود و امّا
سداسی بعدد یک یک ممکن بود و آن هفت و سباعی یک بیش نتواند
بود مجموع که ضعف بیست و یک و ضعف سی و پنج بود تا هفت و یکی
صد و بیست بود پس [illegible] قرانات بر صد و بیست نوع بیش
ممکن نبود و جه عدد آن کمتر اتفاق افتد تاثیر آن بیشتر و دیرتر
بود تا حدی که گفته اند که قران سباعی دلیل طوفانات و انقلاب

کلّی باشد و قران صد و یاد نکو کواکب ثنائی که در هر ماه واقع
شود تا اثری اندک کند کلمه پنجاه دوم موضع القمر فی الحول هو الجزء
الطالع من الفلك مسقط النطفة و موضع القمر فی النطفة هو
الجزء الطالع فی الولادة ترجمه این معنی که در کلمه یاد کرده است آن
است که نمودار هرمس که ازو عود ار مسقط النطفه کویند مبنی برین
است و هرمس در کتابی که منسوب باوست و از کتاب اسرار خواند
این معنی یاد کرده است و در رسالتی نه ماهه مکث اوسط مولود دوا
مدت ده دور او وسط قمری اورده است که مدت دویست و هفتاد
و سه روز و پنج ساعت باشد و گفته است چون قمر فوق الارض
بود مکث کمتر از این بود و غایت نقصان نیم دور قمری بود و آن
بعد قمر از طالع و فوق او کم و بیش شود و چون تحت الارض بود
مکث از این بیشتر بود و غایت زیادت هم نیم دور قمری بود پس چون
بعد قمر از درجه طالع بگیرند و بر سبیل وسط بکوکب قمر قسمت
کنند اخبرسرون اید مقدار نقصان یا زیادت باشد از قدر
از مکث اوسط نقصان کنند اگر قمر فوق الارض باشد یا بر وزیادت
کنند اگر قمر تحت الارض بود مکث اوسط آن مولود باشد و یا مکث
حقیقی تفاوت کند بسبب تعدیل قمر کمتر از یکی دو روز از آن بیشتر و چون
قمر ولادت بتحقیق بگیرند و از طالع وقت کنند در مسقط مکث
طالع مسقط مکث معلوم شود و قمر از آن وقت هر کجا باشد طالع
مولود باشد و این نمودار مشهور است منجمان را و بعضی اعظم

این هر سه از دین پیغمبر است علیه السلام کلمهٔ پنجاه وسیوم الطوال یکون
ادلتهم فی ذری افلاکها وطوال العمر فی اوایل بروجها والقصار ادلتهم
فی حضیض افلاکها وطوال العمر فی اواخر بروجها فاسعی مع ذلک
بالتشریق الکواکب وتغریبها ومقارنها والبروج الداله علی الطول والعرض
ترجمه دلیل کوکبی را میخواهد که حظ او در طالع مولد بیشتر بود
ونه زده موضعی میخواهد که نعنی که نسبت خارج مرکز وتد ویرجها بو
ان مرکز علم بیشتر باشد وتخصیص ان موضع که نعلس لست باشد
ومعرفت ابعاد معرفت نطاقات معلوم شود ودر حساب تعدیلات
مقادیر ابعاد معین کردد واوایل بروج اذا اول جدی باشد تا
تمام جدی یا وجهی که در اول برج افتد واواخر بروج هم برین قیاس
مقدار جدی یا وجهی که در اخر بروج افتد وتشریق دلیل طول اعمار
وهمچنین سرعت سیر وتغریب وبطوء سیر دلیل قصر وهمچنین اقامت
وبروج دراز مطالع دلیل طول باشند وکوتاه مطالع دلیل قصر وطول
وقصر بدو مادر مولود هم اعتبار باید کرد پس اگر دلایل طول اعمار
بتمامی بود طویل باشد واگر دلایل قصر غالب باشد قصیر باشد واگر
ممتزج باشد معتدل بود کلمهٔ پنجاه وچهارم اذا لم یکن الادلة فی طالع المولود
عرض کان قضیفا واذا کان لها عرض کثیر کان المولود سمینا
فاذا کان العرض جنوبیا کانت الحرکة سهلة علیه مع کثرة لحمه وان
کان شمالیا کانت نعسة علیه وتصرف الادلة فی الرجوع والاستقامة
والمقامین یفعل ذلک ایضا ترجمه دلیل اگر شمس بود او را عرض نبود
و[illegible]

واگر چه با کواکب علوی باشند و با راس و با ذنب خود باشند عرض ثابت
نبود واما زهره وعطارد را سه عرض باشد هر کاه که این عرضها
در هر دو جهت متکافی شوند ایشان را عرض نبود وعدم عرض
دلیل اقتضاء غافت ولاغری مولود کنند و وجود عرض اقتضاء فربهی
وغلظ کند و چون عرض بسیار بود در غلظ بیفزاید پس اگر عرض شمالی
بود وان در رض وکواکب علوی انگاه بود که هر یک از راس خود بکذ — شته ع
باشند و بذنب نرسیده ودر کواکب سفلی انگاه که عروض شد کانه
هیچ کدام جنوبی نباشد یا اگر باشد شمالی زیادت بود مولود در — را
فربهی ورفتن حرکت بدشواری باشد واگر عرض جنوبی باشد و انحراف
ان باشد که گفته امد حرکت بر وسهل واسان باشد ودر کواکب
متحیره مقام اول ورجوع دلیل ضخامت باشد ومقام دوم واستقا — مت ء
دلیل نحافت وباید که درین حکم انحاء بد رو ماده وجنس مولود درین
باب فاعل نباشند که انرا از جهت قابلیت ماده اثری عام باشد کلمهٔ پنجاه
وپنجم کل ما یتصل ادلته بکوکب تحت الارض فلیس بر بیع ترجمه
در اختیار بنا نهادن این حکم اعتبار باید کرد تا در هر بناء که خواهند
که بلند کنند اتصال دلیل بکوکب فوق الارض اختیار کنند وغایت
ان بود که بسمت الراس نزدیکتر بود وباید که ان کوکب صاعد بود
در افلاک ودر عرض ودر شمال ودلیل هم صاعد ومسعود واگر
بنا پست خواهند اتصال الشی بکوکب تحت الارض اختیار کنند هابط
ودلیل هم هابط و جنوب کلمهٔ پنجاه وششم ضر المریخ نعل فی السفینة

اذا لم يكن في وسط السماء الحادي عشر فانه هذا بين الموضعين
يتلف ما في السفينة ويتسلط اللصوص عليها وان كان الطالع مع هذا
منحوسا بكوكب من الثابتة في طبيعة المريخ احترقت السفينة بما فيها
ترجمه کلمه پنجاه و ششم دليل صاحب کشتی عاشر و دليل مال ان حادی عشر است و مريخ
دليل متسلطان و خاينان پس چون مريخ در اين دو موضع باشد
بوقت عمل کشتی يا دکوکب در وی دليل تسلط دزدان کند در کشتی
و مال که در کشتی باشد و اگر کوکبی از ثوابت بر طبيعت مريخ مانند
قلب العقرب و راس الغول و دبران و منکب الاسد با طالع مقارن باشد
و اين مواضع با ايشان دليل سوختن کشتی بود يا هرچه در کشتی بود
بسبب افراط طبيعت آتش در آنجه دليل کشتيست و اما اگر مريخ در
غير اين دو خانه باشد ضرر او کمتر بود از انکه طبيعت آتش طبيعت
آتش در آنجه تعلق باب دارد يا غلبه آب تصرف کمتر کند و طالع
کشتی طالع ابتداء تجارت و طالع فکندن در آب و طالع در کوب در
وی باشد کلمه ۵۷ في الربع الاول من الشهر والسنة تمتد رطوبات
الاجساد و في الربع الثاني تجوز و على حسب ذلك الربعان الباقيان
ترجمه ربع اول از ماه يعنی از وقت اجتماع تا رسيدن
ماه بتربيع آفتاب و ربع اول از سال يعنی از وقت حلول آفتاب
باول حمل تا حلول او باول سرطان وقت مد رطوبات اجسام باشد
يعنی از عمق هر جسدی روی بظاهر او نهند و در ربع دوم رطوبات
جزر کند يعنی از ظاهر روی بباطن نهند و ربع سيم مانند ربع اول

باشد

باشد و ربع چهارم مانند ربع دويم و معالجات ابدان و اهل دريا
را باين حکم انتفاع باشد و زيادت نور قمر و نقصان او و صعود و هبوط
او را در طول و عرض در اين باب ماثری تمام باشد کلمه ۵۸ اذا کان
السابع و صاحبه منحوسين بعليل فاستبدل الطبيب ترجمه اين حکم
خاص است بطالع وقت سوال از حال بيمار يعنی طالع او وقت و
صاحبش دليل بيمار باشند و سابع و صاحبش دليل طبيب او و چون
منحوس باشند دليل عدم انتفاع باشند بعلاج از طبيب پس تبديل
طبيب بايد و ابو العباس گفته که طالع بيمار و صاحبش دليل او باشد
و سابع او و صاحبش دليل طبيب بود سابع دليل بيماری و عاشر
دليل بيمار و رابع دليل عاقبت او و اين سخن اصلی ندارد کلمه پنجاه و
نهم انظر الی موضع القران الاصغر من طالع السنة التي
يكون فيها فيمعقلا ما يكون بينه و بينه من البروج يكون نحسون الی
اعظم ما يكون فيه ترجمه از قرانات مشتری و زحل اول قرانی
که در مثلثه ناری افتد قران اکبر خوانند و اول قرانی که در
مثلثه ديگر افتد قران اوسط خوانند و ديگر قرانات را اصغر
خوانند پس اگر قران اکبر تا قران اکبر ديگر نود و يک هزار سال بود
و از قران اوسط تا ديگر قران ربع اين مبلغ بتقريب و از قران اصغر
تا قران اصغر نزديک بيست سال و طالع قران طالع سالی بود
که قران در وی افتد و موضع قران درجه که قران در ان درجه
باشد پس ما بين درجه طالع و درجه قران بر توالی بگيرند و هر برجی

ودرسوال الطالع
دليل الطبيب صح

سالي حساب كنند ونهر ديجه دوازده روز واز وقت قران چندان مدت بشمرند تا اگاه رسد وقت وقوع بزرگترحادثي باشد دران قران اند **كلمه شصتم** لا تنقض على غايب ان سئلت عنه بموت حتى تستثني بان لا يكون تايما ولا بجروح على مستثني بان لا يكون مفتصدا ولا بات مال الاصار اليه حتى تستثني بان لا يكون عنده وديعه والقضاء على جميعها واحد **ترجمه** ديكله دوم رفته است جنانكه حاسه ادراك صورتي كند ماتند صورت محسوس كسي حكم بمنجم محكوم عليه او صورتي باشد مشابه صورتي كه در عالم واقع وموجود باشد بس بايد بسبب حكم مشكله باشد كه ميان مرده وخفته وميان مجروح وفصد كرده وميان مالك مال وامينى كه مال وديعت بلشد نزد او فرق نتوان كرد بس در هر حكمي استثنا بايد كرد انچه مشابه ان حكم باشد وگفته اند ابراهيم مهدي صفتي كه از مامون تنها شده بود در بغداد يكي از منجمان در سوبنيز ديك او تردد كردي روز ... ي مامون منجمان را سوال كرد از موضع ابراهيم ايشان در طالع وقت نكه ميكردند از انجم نموده بود تا طشتي بزرك اب در و ريخته بودند وابراهيم را بر كرسي نشانده وكرسي در ميان اب نهاده منجمان گفتند او در كشتي نشسته بجانب هندوستان رفته است **كلمه شصت ويكم** البحارين الصحيحة للاعلال هي الاوقات التي يظهر فيها انتقال حال العليل اما الى خير واما الى شر في زمان يسير وهي كينونة القمر في زوايا مربع محيطة الفلك

المستقيم والتـ

المستقيم والتغير الذي يكون قبلها وننذر بها هو كينونة القمر في زوايا المثمن والذي قبل هذا هو كينونة في زوايا ذي الستة عشر صنفا هذا بعد ان يكون حال العلل جارية على الاستواء لم يدعوه شيء من خارج فاذا وجدت في هذه الزوايا سعودا من الثابتة والمتحيرة دل على انتقال صالح وان وجدت فيها نحوسا دل على انتقال ردي الا ان يكون النحس مضاد العلة وهو في حيزه والقمر في هذه المراكز يدل على العلل الحادة والشمس على العلل المزمنة وكذلك كل كوكب فيما للكواكب من الاخلاق **ترجمه** اين كلمه مشتمل است بر علت امتياز ايام بحران در امراض حاده از ديكر روزها چه بنزديك اطبا چهارم و هفتم ونهم ويازدهم وچهاردهم وهفدهم وبستم وبيست ويكم و روزهاى ديكر بجدا ان روزها بحرانست وبحران صحيح قيد كرده است ازجهت انكه اكر بحران در روزها ديكر افتد ان بتباهي انجامد وبحران مقاومت طبيعت است غالب شود حال بيمار بخير انجامد واكر مغلوب كردد بشر انجامد وچون فلك مستقيم يعني دايره معدل النهار بچهار قسم متساوى كنند دو تربيع و مقابله معين شود بحسب مطالع بدرج سوا باشد كه تفاوت اندك بكند وبان سبب وقت بحران از عين تربيع بيشتر يا پسترافتد و تربيع ومقابله او فاني اندك قمر كه دليل حوادث عالم كون

و فساد است در این اوقات بنظر عداوت بموضع اصل ناظر
باشد و چون موضع اصل که در ابتدای مرض قمر آنجا بوده
اقتضای مرض کرده باشد موضعهایی که مخالف این موضع باشد
اقتضای نقصان و ضعف این علت کنند و مکافحت طبیعت
در این وقت ادای صلاح بیش کند چه خصم را در حالت ضعف
آسانتر قهر توان کرد و باین سبب بحران که درین اوقات نیکوتر
بود و علامات بشارت از آن کند که در غیر این اوقات بحرانها
بزرگ هفتم و چهاردهم و بیستم یا بیست و یکم باشد و چون
دور قمر در بیست و هفت روز و کسری تمام شود و به
بیست و هشت روز نرسد ربع اول در روز هفتم تمام
شود و نصف در روز چهاردهم و تقدم و تاخر باعث
بحران از آن روزها خارج نباشد اما سه ربع تمام میانه
بیستم و بیست و یکم باشد و باین سبب بتقدم در بیستم افتد
و بتاخر در بیست و یکم و رسیدن بموضع اصل در بیست و هشتم
باشد و بعد از آن دوره باز سر گیرد اما بقای علت تا آن
وقت دلیل عسر مادهٔ علت و قلت حرکت آن ماده باشد
پس آن بحران ضعیف باشد و چون هر ربعی بدو قسم کنند
چنانکه هر فلک بهشت قسم کرده باشند در نظرهای مثمن هم
بحران باشد و ابتدای ایام انذار خوانند که در هر جزوی ایشان
انذار کنند بحرانی که در ربع افتد چنانکه چهارم انذار کند

باهفتم

باهفتم و یازدهم بچهاردهم و هفدهم بیستم یا بیست و یکم
و بیست و چهارم به بیست و هشتم و چون هر ثمنی را باز بدو
نیم کنند تا در فلک شکلی شانزده گوشه پیدا آید در آن اوقات
هم باشد بحرانی یا انذاری باشد زاویهٔ اول میان دوم
و سیوم باشد و زاویهٔ سیوم میان پنجم و ششم و زاویهٔ
پنجم در روز نهم و زاویهٔ هفتم میان دوازدهم و سیزدهم
و زاویهٔ نهم میان پانزدهم و شانزدهم و زاویهٔ یازدهم در روز
نوزدهم و زاویهٔ سیزدهم در روز بیست و دوم و زاویهٔ پانزدهم
میان بیست و پنجم و بیست و ششم و این اوقات باوقات هشتگانه
باقی شانزده بحران باشد و طبیبان این بحرانات شناسند
از طریق تجربت اما علت آن ندانند و در بحرانی که میان
دو روز باشد سرگردان باشند و بر یکی جازم نباشند
پس اگر در موضع بحران سعد باشد آن بحران بزوال علت
ادا کند و اگر نحسی باشد یا قمر در آن وقت منحوس باشد
باستیلای علت و ضعف طبیعت ادا کند مگر وقتی که تاثیر نحس
ضد تاثیر علت باشد که آن هم مقتضی صحت شود بشرط نحس
نیکحال باشد و در حیز خود و این بحران برا استقامت
آنگاه باشد که طبیعت و علت با یکدیگر بر نظم طبیعی باشد
و از خارج سببی دیگر یار علت نشود و بیمار را نترساند
اما اگر بحران علت که در اول مرض بوده باشد شبی دیگر

صناد طبیعت با علت منتظم شود این ترتیب بر وضع خود نماند
و باید دانست که این بحارین مذکور را که بر سبیل قمر منفرد راست
امراض حاده را باشد و اما امراض مزمنه را از سیر آفتاب
دلیل باید ساخت و اوقات رسیدن او بر زوایای شانزده
گانه ٔ خود باشد و چون طالع و آثار دیگر کواکب که بمنزلت
اخلاق حیوانات باشد معلوم است از اتصال بایشان در
اوقات بحرانها حکم باید کرد بحدوث احوال مناسب آثار
این کواکب **کلمه شصت وسیم** القمر تخص الجسد المتأثر بصلة
اباه فی التصرف **ترجمه** قمر بهمه کواکب پیوندد و هیچ کوکب
باو نه پیوندد و همچنین تن جانور را از هر قوت که در کلیه
جانور باشد چون غاذیه و نامیه و قوت شهوی و غضبی
و دیگر قوتها متأثر شود و در هیچ قوة مؤثر نباشد پس
باین سبب قمر را بتن جانور مشابهت باشد و اینست علت
آنکه در طالعها که بران حکم کنند قمر را دلیل تن نهند **کلمه
شصت چهارم** اذ جعلت دقیقة الاجتماع مبدأ امراکز البحران
نذرت بتغییر الاهویة فی ذالک الشهر فی زوایا الاجتماع
وکان الحکیم فیها علی المستولی علی زاویة کل شکل منها فانه
یدل علی طبیعة الهوا و بعد ان تستثنی بطبیعة الزمان الحاضر
ترجمه در این کلمه بحران تغیر هوا میخواهد از حالی بحالی
چنانکه میخواهد از حالی بحالی چنانکه در امراض گفته آمد

و دقیقه ٔ اجتماع مبدأ شهر قمری باشد و نقطه تربیع اول
قمر با شمس و مقابله ٔ او و تربیع دوم مبادی ارباع باشد همچنانکه
در زوایای سریع گفته آمد در باب بحران و این چهار مبداء
را مراکز خوانند و طالعهاء هر یکی از این مبادی مواقع کوکب
در ان طالع دلیل احوال هوا باشد در ان ربع و طالع اجتماع
نیز در هر ماه و طالع استقبال در نصف آخر معتبر باشد
و باید که از مقتضاء هر طالعی مقتضاء طبیعت زمان حاضر
استثنا کنند چنانچه اگر دلیل سرما بیند در تابستان حکم بکند
بسرماء سخت ولیکن حکم کنند بانکسار سورت گرما و همچنین
در فصول دیگر این معنی اعتبار میکند و فتح الباب را یعنی
انصراف قمر از کوکبی و اتصال بکوکبی که خانهاء هر دو متقابل
باشند با انصراف از زحل تنها در این اوقات تاثیری تمام
کند بر وجهی که طبایع این دو کوکب اقتضا کند **کلمه شصت
و پنجم** ینبغی ان ینظر عند اجتماع زحل والمشتری
فی دقیقة واحدة الی المستعلی منهما علی صاحبه فیحکم بقوة طبیعته
فی العالم وکذالک نحل فی العشرین الاجتماع الباقیة فی القران
الاصغر **ترجمه** قرانات ثنائی گفته آمد در کلمه پنجاه و دوم
که بیست و یک باشد از ان جمله یکی قران مشتری و زحل است
که از ان چون در اول مثلثات نباشد قران اصغر خوانند و
در وقت مقارنه این دو کوکب نگاه باید کرد تا مستعلی

کدام است بر دیگری یک و مستعلی آن باشد که بذروهٔ تدویر خود
نزدیک‌تر باشد از دیگر کواکب بذروهٔ تدویر خود اگر مستعلی
زحل باشد دلیل بر فاش شدن جور و فساد باشد در عالم
خاصه اگر ضعیف و راجع باشد و اگر مشتری باشد دلیل باشد
بر فاش شدن عدل و صلاح در عالم خاصه اگر قوی باشد
و سریع السیر در استقامت پس حکم عالم بحسب مقتضی طبیعت
کوکب مستعلی باید کرد و چون در وقت قران و اصغر یکی
از قرانات پست کاینه اتفاق افتد و مستعلی ایشان دو کوکب
معین شود مقتضاء طبیعت او در آن مدت که از قران اصغر
تا دیگر قران باشد اعتبار باید کرد کلمه شصت و ششم
فی القران الاصغر تفصیل القران الاوسط وفی الاوسط
تفصیل الاعظم فاذا انکلمت فی تفصیل فصحح جملته ولا تجعل کلامک
اصنافیا فانه اضعف الشیء حین ترجمه حکم قران اعظم واقع در
قران اوسط باشد که مقتضای دلیل او مناسب مقتضای
دلایل قران اعظم باشد پس حکم قران اعظم مجمل باشد و حکم
قران اوسط تفصیل آن مجمل و همچنین در قران اوسط مجملی
باشد که در قران اصغر تفصیل آن مجمل باشد پس در قران
اصغر باید که بر مقتضاهای قرانات اوسط و اعظم
واقف باشی تا از اینجهت توانی دادن و حکم توانی کرد بوقوع
مقتضای آن دلایل که در مجمل آمده باشد چه اگر واقف نباشی

حکم تو

حکم تو موقوف باشد بر حصول نسبت این مفصل بآن مجمل
و این شرطی باشد ضعیف بنسبت آن حکم که بجدا از علم مجمل کنی
و موقوف نباشد بر قید و شرطی بل حکم جازم باشد پس شرط ضعیف
تر حکم مجمل را حکم مفصل مفید باشد و قوی تر حکم مطلق مفصل یعنی
جزم کلمه شصت و هفتم اذا التبست قوة دلیل مسئلة فانظر
ما قوته فی طالع تحویل تلک السنة وطالع القران الاصغر
والبرج المنتهی الیه تلک السنة فعلی حسب قوته فی الجمیع او
ضعفه یکون استیلاؤه علی الحکم ترجمه کوکبی در مسئله دلیل
حکمی باشد بر معرفت حال او در طالع آن وقت اقتضاء نباید
کرد بل حال قوت و ضعف او در طالع سال و در طالع
قران اصغر و در برج انتهاء از قران اصغر بباید دانست
و بعضی طالع اجتماع و استقبال مقدم هم اعتبار کرده اند
اگر در همه قوی باشد حکم کنند بوقوع مدلول او و اگر ضعیف
باشد در آن حکم توقف را مجال دهند و اگر در بعضی قوی
باشد و در بعضی کوکبی دیگر از وی قوی تر باشد آن کوکب
را با او شریک کنند پس حکم کنند و این اعتبارات خاص بود بعضی
امور کلمه شصت و هشتم لا ینفع التسییر وحده دون نظر
عطایا الادلة واستدل علی صحة التسییر بما انتهی الیه ترجمه
در معرفت عمر مولود تسییر هیلاج کنند هر سالی یک درجه
مطالع از مطالع افق هیلاج بحسب مواضع او چنانکه گفته شد

پس هر گاه که بقاطعی رسد موضع خوف باشد آنگاه نگاه
باید کرد تا عطیت کدخدا چند بوده است و چند گذشته
اگر عطیت نمانده باشد حکم قطع کند و هیلاج که هر سالی برجی
بر برد هم اعتبار باید کرد چه اگر انتها هم بموضع قاطعی رسیده
باشد اقتضاء تاکید حکم قطع کند کلمهٔ شصت و نهم استثن
فی کل شیء من القضاء بمقدار عجز القابل عن قبوله جملة
صورة الفاعل ترجمه در ما تقدم رفت که وقوع حوادث
بمجرد اقتضاء فاعل تمام نباشد تا او را قابلی نباشد که تاثیر
فاعل را قبول قبول کند اینجا میگوید اگر قابل از قبول
تمامی اثر فاعل عاجز باشد بقدر عجز او از حکمی که کنی استثنا
کن تا خطا نکنی مثلا حکمی که اقتضاء پادشاهی کند کسی را که
مستعد او ندارد و از اولاد ملوک نباشد از قدر پیش
مکن که حرمت و جاه او از اقران زیادت باشد و حکم بحصول
فرزند در خادمی که طالع او اقتضاء آن کند پیش از آن
مکن که کسی را بفرزندی گیرد و هم برین قیاس حکم دیگر
کلمهٔ هفتادم اذا کان النحس شرقیا دل علی الآفة
واذا کان غربیا دل علی العلة ترجمه آفت عبارت از مضرتی
باشد که باعضاء رسد از خارج بدن و علت عبارت از
مضرتی که از داخل باشد مثلا از تغیر مزاج و امراض که
بجهتی که النداء آفت عضو آن باشد که تدارک ممکن نبود

چون

چون کوری و کری و زمانت و علت آن باشد که افعال آن
مختل شود و زوال آن محل ممکن باشد چون نزول آب که در
گوش و بر جای ماندن از نقرس و تشریق و تخربهات
که در مدخلها بیان کرده اند کلمهٔ هفتاد و یکم اذا کان
القمر فی مقابلة الشمس ولابس الکوکب اللطخیة دل علی الزمانة
فی العین وکذلک ان وجدت القمر فی الوتد وکان النحسان
شرقیین یطلعان بعده والشمس فی وتد والنحسان یطلعان
قبلها وهما مقابلان فان المولود یذهب عیناه ترجمه
آفتاب را دلیل چشم راست نهاده اند و قمر را دلیل چشم چپ
و کواکب لطخیه کواکبی را گویند که خرد و در هم شده باشد
چنانکه میان ایشان تمیز نتوان کرد و از اهم سحابیات
خوانند و عدد ایشان معلوم است و در کتب مذکور
و بعضی ثریا را لطخی نهند و بعضی ننهند چه میگوید چون
نیرین مقابل باشند در اوتاد طالع مولودی و مقارن
کوکب لطخی در آن جسم که نیر با و تعلق دارد نقصان در عین
حادث شود و اگر با تقابل هر دو نیر در اوتاد نحسین بعد
از قمر طلوع کنند و پیش از شمس در حد تشریق هر دو چشم
مولود برود کلمهٔ هفتاد و دوم اصحاب الصرع هم الذین
لا یرتبط قمرهم بعطارد ولا یرتبط واحد منهما بالطالع فی
موالیدهم ویکون مع ذلک فی الوتد بالنهار زحل وباللیل

المریخ والمجانبین ایضا علی هذا الآن زحل باللیل فی وتد
والمریخ بالنهار بوکذلک وخاصة اذا کان الوتد السرطان
او العذراء او الحوت ترجمه بسبب انکه قمر دلیل حد است
وعطارد دلیل عقل و دانش و کیاست چون یکی بکی نباشند
دلیل آن باشد که صاحب طالع تهی بی دانش و کیاست باشد
و چون هیچ کدام بطالع نیز ناظر نباشند این دلالت قوی تر
باشد و چون زحل در وتد باشد بروز و مریخ در وتد
باشد بشب دلالت قوی تر شود پس مولود صاحب صرع باشد
و اگر زحل بشب در وتد باشد و مریخ بروز این دلیل
مخالف تر شود پس صاحب طالع دیوانه باشد خاصه که وتد
شرف یکی از سعدین یا عطارد باشد و آن سرطان و حوت
و سنبله است و این وضع اقتضاء مبالغه کند در حکم مذکور
کلمه هفتاد و سیم فی موالید الرجال اذا کان النیران
فی بروج مذکرة فان افعالهم تجری المجری الطبیعی وکذلک
المریخ والزهرة فان الجماع یکون علی ذلک وتشریق هذین
الکوکبین معین علی التذکیر وتغریبهما معین علی التأنیث
وزحل یزید فی النجاسة وعطارد یعین علی الانهماک
فی الشهوة وعلی هذا فقس اضداد ذلک ترجمه چون در
موالید مردان شمس و قمر در برج مذکر یا در ربع مذکر
باشند آن مرد در رجولیت تمام باشد و برعکس چون
در بروج

در بروج یا در ارباع مؤنث باشد شبیه بزنان باشد
و در موالید زنان چون در بروج مذکر باشند در امور
غیر طبیعی با فراط باشند و در بروج مؤنث بر قاعدهٔ طبیعی
باشند و مریخ و زهره چون در موالید مردان در بروج
مذکر باشند مجامعت بر وجه طبیعی کنند و اگر مشرقی باشند
بقوة تذکیر زنان را حظ تمام رسانند پس اگر در بروج مؤنث
باشند باشد که میل بغلامان کنند و اگر با آن بهم مغربی
باشند بعلاوه آن باشند و ممکن باشد که میل بان کنند که
با او مجامعت کنند و در موالید زنان چون شمس و قمر در بروج
مؤنث بر قاعدهٔ طبیعت زنان باشند و اگر در بروج و ارباع
مذکر باشند تشبیه بمردان کنند و مریخ و زهره در بروج
و ارباع مذکر باشند تشبیه مؤنث مجامعت بر وجه طبیعی
اقتضا کنند و در بروج مذکر میل بسحق کنند و از مردان
دوری جویند و اگر مغربی باشند در شهوت و میل بمردان
مولع باشند و اگر با آنکه در بروج مذکر باشند زحل ناظر باشد
و مشرقی باشند فضایح از او حادث شود و مقارنت عطارد
در هر باب دلیل مبالغه باشد در آن باب و افراط در شهوت
و نظر مشتری اقتضاء آن کند که اخذ آن مردان و زنان صادر
شود مطابق قانون ملت باشد و نظر مریخ بزهره نظر غیر
محمود خلاف آن اقتضا کند کلمه هفتاد و چهارم من ارباب مثلثات

الطالع تبين التربية ومن ارباب مثلثات النيرة صاحب النوبة
ومن النيرين تبين امر المعيشة ومن ارباب سهم السعادة
تبين العمر ترجمه مدت تربیت چهار سال باشد از ابتداء
وقت ولادت و چون ارباب مثلثات طالع در اوتاد
مسعود باشند و نحوس از ایشان ساقط تربیت تمام شود
خاصه که سعدی در طالع بود و صاحب طالع نیک حال او را
ارباب مثلثات رب مثلثه اول دلیل یک سال و چهار ماه
باشد که ثلث اول مدت تربیت بود و رب مثلثه دوم دلیل
ثلث دوم و شریک دلیل ثلث باقی و گفته اند صاحب مثلثه
اول دلیل یک نیمه باشد و صاحب مثلثه دوم دلیل ثلثی که بر
ان نیمه باشد و شریک ایشان دلیل سدس باقی و ارباب مثلثات
نیرین یعنی بروج شمس و شب قمر دلیل حال معیشت باشد اگر
مسعود باشند و از نحوس پاک و در اوتاد وجوه معیشت
مولود بر وجه محمود بود خاصه که دوم مسعود باشد و صا
حبش نیک حال و اگر منحوس باشند بخلاف ان و قسمت مدت
تربیت بر ارباب مثلثات چنانکه گفته امد و حال نیرین هم دلیل
باشد بر امور معیشت و ارباب مثلثات سهم السعادة دلیل عمر باشد
و بعضی از ارباب مثلثات سهم السعادة دلیل عمر باشد و بعضی
از ارباب مثلثات کنند بر احوال همه عمر و در مواضع دیگر
معلوم شده است که دلیل عمر از هیلاج و تسییر او باشد

و دلیل

و دلیل عطیت یعنی مقدار عمر از کدخدای و تسییر هیلاج
کلمه هفتاد و پنجم اذا کان المریخ مجاسد الراس الغول ولم
ینظر الی درجة القطع سعد ولا فی الثامن سعد وصاحب النوبة
من النیرین مقابل للمریخ او فی تربیعه فان المولود یضرب عنقه
فان کان النیر فی وسط السماء صلبت جثته وان تناظرت النحوس
من الجوزا او الحوت قطعت یداه ورجلاه ترجمه راس الغول
کوکب نحس است بر مزاج مریخ در ثور که دلیل گردن باشد
چون با مریخ در یک جزو مجتمع باشد و سعدی ناظر نباشد
که بیان دارد و سعدی در ثامن که بیت الموت است نباشد که
دلیل بر دفع مرگ باشد بر حال ناپسندیده و نیر نوبت بر مقابله
یا تربیع مریخ باشد این جمله اقتضاء ان کند که گردن صاحب طالع
بزنند پس اگر ان نیر در عاشر باشد تن دیگر بدرجه عاشر تن
او را صلب کنند و اگر زحل و مریخ از جوزا که دلیل دستهاست
و حوت که دلیل پایهاست بیک دیگر ناظر باشند دستها و پایهای
او ببرند و اصحاب تجربه این هر یک را مثالها از تجارب خود
ایراد کرده اند کلمه هفتاد و ششم اذا کان المریخ فی الطالع
کان بوجه المولود اثر ترجمه مریخ دلیل قطع و جراح باشد
و طالع دلیل سر و روی پس بودن او در طالع نه بر درجه
محمود و سعد ناظر نه این اقتضا کند کلمه هفتاد و هفتم اذا حاسد
المریخ صاحب الطالع فی الاسد ولم یکن للمریخ حظ فی الطالع

ولا فی الناس سعد احترق المولود بالنار ترجمه اسد از بروج در دلالت بر آتش مبالغت تر باشد و مریخ کوکب آتشی است پس اگر مریخ را در طالع حظی باشد شر یک صاحب طالع باشد مضرت زیادت نکند و سعد در ناس شرک بدرا باز دارد پس چون این معانی حاصل نباشد اقتضای سوختن مولود باتش کند

کلمه هفتاد و هشتم اذا کان زحل فی وسط السماء والذی له النوبة فی مقابلته والرابع برج یابس مات المولود ردما وان کان مائیا مات غرقا وان کان علی صورة الناس مات خنقا او تحت المقارع الا ان یکون سعد فی الناس فیصیبه هذا ولا یکون منه میتة ترجمه زحل در وسط السماء و نیر نوبت در رابع در مقابله او دلیل بد باشد اگر رابع برج خشک باشد مولود در زیر بنائی افتد و اگر برج آبی باشد غرق شود و اگر برصورت مردم باشد و آن برجهای هوائی باشد و سنبله و نیمه اول قوس بخنق یا در زیر چوب زدن بمیرد پس اگر در خانه هشتم سعدی باشد این حادث واقع شود اما سبب مرگ نباشد

کلمه هفتاد و نهم تسییر درجة الطالع للاعراض الجسد و درجة سهم السعادة لذات الید و درجة القمر لتصرف الجسد مع النفس و درجة الشمس لحظوته من السلطان و درجة وسط السماء لما یعانیه من الاعمال لکل درجة سنة ترجمه از تسییر درجه طالع حالهائی که تن را عارض شود مانند صحت

ومرض

ومرض وعزان معلوم شود و از تسییر سهم السعادة حال مال و توانگری و درویشی و سود و زیان و از تسییر قمر احوالی که تن را بسبب نفس عارض شود چون نشاط و غم و ثبات و انقلاب و اخلاق و دیگر احوال و از تسییر شمس جاهی و بهره که از جهت ملوک و سلاطین یابد یا اضداد آن و از تسییر عاشر جاهی که نسبت باز بر دستان او حاصل شود و عملها که مباشرت آن کند و نیک و بد آن و این تسییرات بمطالع باشد الا ان بمطالع بلد او اشرا بمطالع استوا و الجمله میان هر دو باشد یا در دیگر نحو صنع غیر او تاد بمطالع افق آن موضع چنانکه گفته آمده است هر یک درجه را یک سال

کلمه هشتادم لیس یؤثر الکوکب فی موضع لا یجری فیه ولم ینته الیه المولود ترجمه هر کوکب نحس یا سعد که در اصل طالع اقتضای اثری کرده باشد چون بموضعی رسد که دلیل باشد بر حصول آن اثر در وقت [illegible] یدن او بآنجا یا بر موضع تسییر با انتها دلیلی کند در دادن تاثیری بر مقتضای طبع او متوقع باشد اما هیچ بخلاف این باشد که در اصل اقتضایی نکرده باشد یا بمواضع مذکور نرسیده او را هیچ اثر نباشد

کلمه هشتاد و یکم ان کان المریخ فی الحادی عشر له دلالة قویة فی الطالع فان صاحب المولود خاین لسلطانه ترجمه یازدهم بیت المال عاشر است و مریخ دلیل خیانت و چون در یازدهم افتد مال صاحب عاشر بدزدی و خیانت

تلف کند و چون صاحب حظی تمام باشد در طالع مولودی آن
مولود خاین و متلف آن مال باشد کلمه هشتاد و دوم اذا جاسدت
الزهره زحل فی المولود و لهما فی السابع حظ کان المولود سمج
المجامعة و علی هذا فقس سایر البیوت و اجتماع کل کوکب مع
کل واحد من النحسین ترجمه زهره دلیل مجامعت است و سابع
بیت نکاح و چون اورا در سابع حظی باشد در دلالت قوی تر
شود پس اگر با زحل در یک جزو مقارن باشد دلیل تباهی
و پلیدی مجامعت است چنانکه اختیار کند غیر مواضع مجامعت
را بران مواضع و یا جلد عمیره را بر مجامعت و اگر زن مشتری باشد
میل بسیاهان بیشتر کند پس اگر مریخ مجاسد زهره باشد
میل بلواطه بیشتر کند و اگر مواشت برد بحق و باشد که بمحارم
میل کند و زنان بر نکاح ایثار کند و برین قیاس و اگر مشتری
دلیل سعادات است در حادی عشر صاحب حظ بود و با زحل
باشد دلالت کند بر آنکه امید حصول خیر یابی کند که مشتمل
بر عیبی و نقصی باشد از امور پوشیده مانند حقد و بدخواهی
بمردم و بخدیعت و مکر مردم را در وقایع افکندن و اگر با
مریخ باشد دلالت کند که امید قتل و احراق و قطع طریق کند
و اگر شمس که دلیل جاه و سلطنت است در عاشر صاحب حظ
بود و با زحل بود جاه او بطریق غدر و حیلت و مکر حاصل شود
و اگر عطارد که دلیل فهم و ذکا و عقل است در طالع حظ دارد

و با زحل

و با زحل بود دلیل بلادت و بلاهت و سوء تدبیر باشد
و اگر با مریخ باشد دلیل حدت و حزن و طیش و جنون
باشد و اگر قمر که دلیل سفر و حرکت است در ثالث یا تاسع
حظ دارد و با زحل بود دلیل ثقل در حرکت و سکون نه
بموضع و مکث بسیار در اسفار و رنج رسانیدن خلق
باشد و اگر با مریخ بود دلیل تعجیل و قطع طریق و کرنجتن
و قصد مردم کردن باشد و برین قیاس کلمه هشتاد و سیم
الاوقات یوجد من سبعة اوجه احدها ما بین الدلیلین
والثانی ما بینهما من المشاکلة والثالث مصیر احدهما الی
موضع الاخر والرابع ما بین احدهما و بین الموضع الذی له
قوة و مواعمة و طبیعة الامر المطلوب والخامس ما یخلص به
عطیة الکواکب بعد الزیادة والنقصان والسادس تغییر شکل
الدلیل علی الامر بالاستقامة والتشریق والرجوع والتغریب
و ما یشاکل هذا والسابع مصیر کل کوکب الی موضع موافق له
فی الطبیعة ترجمه هر گاه که طالع امری از امور اقتضای
حادثه کند و خواهند که بدانند که آن حادثه در کدام وقت
حادث شود طریق معرفت آن از هفت نوع بود اول آن ما بین
الدلیلین چنانکه در طوفان نوح علیه السلام گفته اند طالع قران
که بر طوفان دال بود سرطان بود و موضع قران در اول حمل
و ما بین هر دو دویست و شصت و شش در جه مطالع و چون

هر درجه را سالی کرفتند طوفان بعد از دویست وشصت
وشش سال از وقت طالع حادث شد و همچنین در خسوف
وکسوف مابین طالع وجزوی که در وی خسوف یاکسوف
باشد بکیرند بمطالع ونسبت ان بانصف دور چون نسبت
مابین اول خسوف یاکسوف وبین وقت معظم تاثیر باشد
باهر زمان تاثیر وتبیرات وانتهاات بشتر ازاین جنس
باشد دویم مابین الدلیلین من المشاکلة کیرند چنانکه اکر
صاحب طالعی بتسدیس یاتربیع کوکبی رسد موافق او در
طبیعت یامخالف او حصول مقتضای ان کوکب یااضداد ان
در ان وقت حادث شود وهمچنین چون صاحب طالع متصل
باشد بکوکبی که در مطلوبی صاحب حاجت باشد وچون این
اتصال تمام شود ان حاجت حاصل شود خاصه که صاحب
حاجت در طالع بود وصاحب طالع در خانه صاحب حاجت
سیوم رسیدن یک دلیل بموضع دیکر چنانکه صاحب طالع
در ان صورت که جاهی مطلوب باشد بوقت انکه بصاحب
عاشر یابدرجه عاشر رسد ان مطلوب براید وچهارم
صاحب حاجت کدام وقت بموضع رسد که اورا در ان موضع
قوت باشد یا ان موضع طبیعت مطلوب باشد مثلا صاحب
خانهٔ مال بدرجهٔ شرف خود رسد یا ببیت السعادة رسد
که اوهم اقتضاء حصول مال کند پنجم انچه از عطیت کدخدا بعد

از زیادت سعود ناظر ونقصان نحوس ناظر حاصل اید
وان مدت عمر مولود باشد ششم انکه شکل دلیل برامری از ان
اقتضا متغیر شود بسبب استقامتی یارجوعی یاتشریقی
یاتغریبی چنانکه اکر کوکبی دلیل حاجتی باشد ومتوجه باشد
بدلیل نجاح ان حاجت وپیش از وصول باو راجع شود
بقدر مدت رجوع واقامت تاخیر افتد در حصول ان
حاجت یابعد از ان که مستقیم باز شود وبانجا رسد
وهمچنین در استقامت ودر تشریق وتغریب مثلا برجوع
بدلیل نجاح پیوندد وپیش از ان مستقیم باز شود وبان
موضع نرسد الابعد از مرور ایام استقامت واقامت
وهمچنین در تشریق وتغریب اکر دلیل تحت الشعاع بود
وبتشریق یاتغریب بیرون اید مطلوب حاصل شود
وهفتم وقت رسیدن کوکبی که مقتضی مطلوب باشد
بموضعی که موافق او باشد در طبیعت چنانکه دلیل سفر بخانهٔ
سفر رسد کلمهٔ شصت وچهارم اذا تکافات الدلایل فی الامر
وضده فانظر الی طالع الاجتماع او الاستقبال فان تکافات
فلا تحکم بالقضاء ترجمه هر کاه که در طالع سوالی یاطالع
مولودی یاابتدای دیکر دلیلی بر حصول مطلوبی ودلیلی
بر فوات ان مطلوب متکافی شوند وهمچنین در دیکر دلایل
رجوع بطالع اجتماع یااستقبال متقدم باید کرد واکر در ان

طالع هم شکانی باشند در حکم توقف باید کرد بسبب عدم
تجلد ان یکی از دو طرف. کلمه هشتاد و پنجم وقت تقلد
العامل دلیل لما بینه و بین سلطانه و وقت جلوسه
لحاله فی عمله ترجمه از طالع ان وقت که پادشاه بکسی عملی بدهد
طلب معرفت حالی باید کرد که میان او و ان پادشاه بود
که بالای او بود و از طالع ان وقت که در ان عمل خوض
کند و بان بنشیند طلب معرفت حالی باید کرد او را در ان
عمل حادث شود با کسانی که در تحت حکم او باشند کلمه
هشتاد و ششم اذا کان صاحب جلوس المریخ و هو فی
الثانی او ملتبس لصاحب الثانی فانه یجحف باموال من
مقلد علیه سیما ان کان صاحب الثانی المشتری ترجمه
خانهٔ دوم طالع جلوس عامل خانهٔ مال ان جماعت رعیت
باشد که ان عامل بر ایشان حاکم باشد پس چون صاحب
ثانی مریخ باشد و مریخ در ثانی باشد یا بصاحب ثانی بنظر
عداوت ناظر ان عامل مالی ان جماعت رعیت تلف کند تلفی
تمام خاصه اگر مشتری صاحب ثانی باشد و با مریخ در ثانی
که انگاه تلف بیشتر باشد چه مشتری منحوس از نحوست باز
ندارد بجدا از ان که زحل با نحسی دیگر باز دارد چه نحوس
متکافی و متدافع تاثیر یکدیگر شوند و سعود منحوس مکافات
نکنند بل دلیل نقصان مال کنند خاصه مشتری که دلیل مال

بود

بود مطلقا و صاحب ثانی باشد در این صورت کلمه
هشتاد و هفتم اذا وقع صاحب الطالع الی صاحب الثانی
التدبیر من مشاکلة مودة انفق العامل نفقات جمة
وان کان من عداوة اضر واذا دفع صاحب الثانی الی
صاحب الطالع التدبیر اکتسب فان کان من مشاکلة
مودة فبرضی الناس وان کان من عداوة فبسخطهم
و مکارههم ترجمه اتصال صاحب طالع جلوس عامل بصاحب
ثانی از نظر دوستی اقتضاء ان کند که عامل در ان عمل
بسیار نفقه کند و بسبب ان او را ضرری مضر نباشد
وان نظر دشمنی اقتضی ان کند که در ان نفقات زیان بر او
افتد و اتصال صاحب ثانی بصاحب طالع از نظر دوستی
اقتضای ان کند که عامل کسب بسیا کند بر وجهی که رعایا
از او راضی باشند و از نظر دشمنی اقتضای ان کند که رعایا
در ان کسب از او راضی نباشند بل بکراهیت و سخط ایشان مقرون
باشد کلمه هشتاد و هشتم الشمس ینبوع القوة الحیوانیة الطبیعیة
و زحل ینبوع الماسکة و المشتری ینبوع القوة النامیة
و عطارد ینبوع القوة الفکریة و الذکریة و المریخ ینبوع
القوة الغضبیة و الزهرة ینبوع القوة الشهویة و لذلک یکون
عطارد و المریخ و الزهرة فی المولد ادلة علی اخلاق صاحبه
و صناعته ترجمه ترکیبات که در عالم کون و فساد باشد

معدنی باشد و نباتی و حیوانی و در نباتی ترکیب اول
موجود باشد و در حیوانی ترکیب اول و دوم موجود باشد
و بقدر هر یکی بتماسک اجزا انواع بود پس این چهار چون یعنی
ترکیب اول که منسوب است بطبیعت و ترکیب دوم که
منسوبست بنما و ترکیب سیوم که منسوبست بحیات و تماسک
اجزا که در همه شرط است تا باقی باشند اثار زمین و
علویین است و سه کوکب باقی یعنی مریخ که غضب باو
منسوبست و زهره که شهوت باو منسوبست و عطارد
که تمییز و فکر و ذکر باو منسوب است باعتبار این مبادی
اخلاق باشند و اصول اخلاق این سه قوة اند که از یکی
بروجه محمود شجاعت حادث شود و بروجه مذموم اضداد
ان چون تهور و جبن و از دیگر بروجه محمود سخاوت و
عفت و بروجه مذموم اضداد ان چون اسراف و بخل و
فسق و خمود شهوت و از سیوم بروجه محمود حکمت و بروجه
مذموم جربزه یا بلاهت حادث شود و جملگی اخلاق فاضله
در ذیله در تحت این اصول باشند باعتباری دیگر مبادی
صناعات باشند چه صناعت مولف باشد از دو چیز ملکات
و حرکات بر سبیل جذب باشد یا بر سبیل دفع و اول منسوب
بعطارد باشد و دوم منسوب بزهرة و سیوم منسوب بمریخ
پس از صلاح حال این سه کوکب اخلاق و صناعات پسندیده

حادث

حادث شود و از فساد حال ایشان اخلاق و صناعات ناپسندیده
حادث شود **کلمه هشتاد و نهم** زمان انتقال البروج فی التحویل
من جهة الانتهاء ثمانیة و عشرون یوما و ساعتان و ثمانیة عشر
دقیقة من ساعة ومن جهة الطالع فی الافق اربعة و عشرون یوما
و ثلث یوم بالتقریب فاما الشهور الشمسیة فمن انتقال الشمس من الدرجة
التی کانت فیها عند المولد الی مثلها من سایر البروج **ترجمه** انتهای
شهوری که سالی سیزده برج باشند حصهٔ یک برج از سال بیست و هشت
روز و دو ساعت و هجده دقیقه باشد از یک ساعت بتقریب و این
از قسمت مدت یک سال شمسی باشد بر سیزده و چون از طالع تحویل
سالی تا طالع تحویل دیگر سال بر اندو ان دوازده برج باشد با فضل
الدور و فضل الدور بنزدیک هما احدی مقدار دیگر است و بطلمیوس
سه برج گرفته است پس چون مدت سال شمسی بر پانزده قسمت کنند
حصهٔ هر برجی بیست و چهار روز و ثلث روزی باشد بتقریب
لیکن ابتدا از طالع باید گرفت و بانداز ان از درج سوالجب
هر موضعی معلوم می باید کرد و اما شهور شمسی از ابتدا وقت ولادت
تا رسیدن افتاب بهمان درجه و دقیقه از برج دیگر ماه شمسی باشد
و این ماههای مختلف باشد بعضی سی و یک روز و کسری و بعضی
بیست و نه روز و کسری و بعضی میان هر دو چنانکه از اعمال نجومی
معلوم کرده **کلمه نودم** اذا اردنا تسییر سهم السعادة فی سائر
سنة التحویل اخذنا من موضع الشمس الی مکان القمر فی المولود والقیناه

من درجة الطالع ترجمه نزدیک بطلمیوس و دیگر متقدمان سهم
السعادة بروز و شب از تقویم آفتاب تا تقویم ماه بگیرند از طالع
بیفکنند و اگر بروز از موضع ماه تا موضع آفتاب گیرند و بشب از موضع
آفتاب تا موضع ماه از اسهم الغیب خوانند و بعد از آن که موضع سهم
السعادة معلوم شود از آن در تحویل سعود و نحوس تسییر میکنند
و بیشتر از این در تسییر سهام ذکری رفته است کلمه نود و یکم
الملب صاحب الحد من السابع و صاحب الحم من السادس و علی هذا فقس
ترجمه جد پدر پدر باشد و چون رابع دلیل پدر است رابع رابع
دلیل جد باشد و ثالث رابع دلیل عم که برادر پدر است اما جد مادر
را دلیل هم طالع باشد که رابع عاشر است و خال را دلیل ثانی عشر
که ثالث عاشر است و بر این قیاس در دیگرها کلمه نود و دوم
اذا نظر الدلیل الی الطالع فان جنس الجنین من جوهر الطالع و ان کان
غیر ناظر الیه فان جنسه من جوهر موضع الدلیل و صاحب الساعة
دلیل علی لونه و مکان القمر یدل علی زمانه فان کان فوق
الارض و کان قبل الاستقبال کان حدیثا و ان کان تحتها و کان
بعد الاستقبال کان قدیما و من صاحب سهم السعادة یستدل
علی طوله و قصره و من صاحب حد درجة الطالع و صاحب درجة
وسط السماء ایهما کان فی وتد و صاحب حد القمر علی طبیعته ترجمه
این کلمه در استخراج جنین گفته است و جنین موجودی بود که پوشیده
دارند و از او سوال کنند تا از حکم نجوم بگوید که چه چیز است و دلیل

در این

در این موضع کوکبی را می خواهد که در طالع که در طالع و موضع
نیرین حظ بیشتر بالخود دارد و متصل نباشد به دیگری اگر متصل
بود بکوکبی و آن کوکب بکوکبی آن کوکب را که انتهاء اتصال با او باشد
دلیل بود و چون دلیل ناظر بطالع باشد جنس جنین از جوهر
طالع باشد نباتی اگر سنبله باشد و حیوانی اگر صورت حیوان باشد
و همچنین اگر ارضی یا مائی یا هوائی یا ناری و همچنین در حرارت
و برودت و رطوبت و یبوست پس اگر دلیل متصل بطالع نبود
دلیل جنس او موضع دلیل باشد و صاحب ساعت دلیل لون او باشد
زحل سیاه و مریخ سرخ و شمس زرد و زهره سفید و بر این قیاس و مکان
قمر دلیل زمان باشد اگر فوق الارض بود نو باشد و اگر تحت الارض
بود کهنه و گفته اند که قبل الاستقبال نو باشد و بعد از استقبال کهنه
و گفته اند دلیل اگر شرقی بود نو بود و اگر غربی بود کهنه و از صاحب
سهم السعادة درازی و کوتاهی او بشناسند و از صاحب حد درجة
طالع و صاحب حد درجة وسط السماء هر کدام که در وتد باشد درا
زی و کوتاهی او بشناسند و از صاحب حد قمر طبیعت او بشناسد
و باید که این حدها بحدود بطلمیوس گیرند و این دلایل یعنی بروج
و کواکب را بر این چیزها در مدخلها مذکور باشد و دلیل کوکبی باشد
که در طالع و موضع نیرین نوبت و موضع سهم السعادة خط بیشتر
دارد و اگر یک کوکب نباشد کوکبی که از الجمله قوی تر باشد کلمه
نود و سیم اخوف الادلاء علی العلیل دخول مسئلة تحت الشعاع

او يكون سهم السعاده منحوسا ترجمه چون ازحال بيمار پرسند دليل او
بشناسند وان صاحب طالع وقمر باشد اگر هردو يا يكی كه قوی تر بود تحت
الشعاع بود وسهم السعاده منحوس علامت مرگ بيمار باشد بخلاف بيماری كه
بعافيت رسيده باشد كلمه نود وچهارم زحل للعليل المشرق والمريخ للعليل
المغرب اقل ضررا وعلى هذا يكون زياده سعادة المشتری والزهره فی الشمال
والجنوب ترجمه اگر دليل بيماری زحل بود واو مشرقی بود يا مريخ بود واو
مغربی بود ضرر او كمتر باشد واگر مشتری بود وشمالی بود
يا زهره بود وجنوبی بود سعادت او بيشتر باشد از ديگر اوقات كلمه نود
وپنجم لايعدم على مشابهه الصور تدل بعرومشابهه الاوضاع فان
الايماءات تنتقل فی كل انتقال فانا نجد الكسيف فی القرنين اعطت الرئيس
والمرؤس ما حل لهما وسلمت عن الخطا ترجمه يعنی در معرفت حال رئيسان
ومرؤسان بمعرفت مقتضای طبايع دلايل تنها حكم ممكن نيست زانكه
مقتضای اوضاع كواكب معلوم نيست بموجب اختلاف قرانات واجتماعات
كواكب با ايشان منتقل شود از بعضی بر بعضی وچون دلالت كواكب واو
اوضاع ايشان در بابت بايست شناخته باشی وحال اجتماعات هر صنفی واختلاف
ايشان در تكبر وتواضع وعدل وجور وتسخير وانقياد وغير آن شناخته
باشی بعد از آن حكم توان كرد در حال رئيس وحال مرؤس بحسب اقتضاء
دلايل وعوامل واز خطا سالم ماند كلمه نود وششم انی الادلة فی المسئله
يدل على ما فی ضمير السايل ترجمه دليل اقوی آنست كه در مسئله گفته اند يعنی
كوكبی كه خط اوتاد طالع وموضع نير نوبت وسهم السعادت بيشتر بود

بجل

وچون ادلالا بسيار باشد در قوی تر نظر بايد كرد واگر در بيت السلطان
باشد سايل سوال از پادشاه خواهد كرد واگر در بيت المال بود سوال از
مال خواهد كرد يعنی بدين طريق بشناسی آنچه در ضمير سايل باشد كلمه نود
وهفتم صاحب الاجتماع والاستقبال اذا وقع فی اوتاد الحاجه تم وكذلك
ما يحتاج الی ثباته واذا استتر احد وهو فی وسط السماء ظهر عليه ترجمه
اين كلمه در نسخه كه احمد بن يوسف وابو العباس اصفهانی شرح كرده
اند كلمه نود ونهم است يعنی بعد از نود وكلمه ديگر وبصاحب اجتماع واستقبال كوكبی
خواهند كه خط اوتاد طالع ودر جز اجتماع واستقبال حسی باشد وچون
سوالی كنند از مطلوبی كه حاصل خواهد بود يا نه وصاحب اجتماع يا استقبال
مقدم بر سوال در وتدی از طالع سوال افتد باشد در خانه مطلوب حاصل
شود وهمچنين چون كاری كنند كه خواهند كه ثابت باشد ماند بنای كه
نهند آن كوكب در طالع ابتداء آن كار باشد در وتدی ديگر وچون كسی پنهان
شود وآن كوكب در وسط السماء باشد ظهور وی زود اتفاق افتد
پس اگر مسعود باشد بر وجه صالح باشد واگر منحوس بود بر وجه فاسد
كلمه نود وهشتم يكاد يكون ما يطلع مع كل درجة مشاكلا لما وقع عليه
اختيار المولود وكذلك ما يطلع مع كل درجه مشاكلا لصناعته ترجمه
در كتابی كه منسوبست به تنكلوشا صورتها آورده اند كه با هر درجه
طلوع كند وا ذهنند همچنين روايت كرده اند ودر مدخلها ذكر كرده اند
كه با هر درجه طلوع كند ودر اين كلمه ميگويد كه نزديك است با آنكه اختيار
مولود بطبع خويش شبيه باشد بآنچه با هر درجه طالع او طلوع كند

وصناعت او شبیه باشد بآنچه با وجهی که طالع اره دان وجه باشد طلوع
کند کلم نود و نهم المواضع التي يقع فيها اثر الكسوف في المقامات مثلا في
الرجوع والاستقامة هي الاوتاد والقريبة من مواضع الكسوف في المواليد
والتي دليل للاشخاص والمدن التي يدل عليها ويثبت فيها وطبيعة ما يؤثر
فيه على حسب موضع الكسوف من الاشكال صور الكواكب الثابتة وطبيعة
ما في برج الكسوف المتحيرة ومقدار ما يلحق على مقدار اثر الكسوف
في النيرين وهو مقدار ما ينكسف منهما وعلى هذا يحكم فيما تشتبى من خير
وشر ترجمه در این احکام بیان است که در الفاظ مختصر ایراد کرده است
مواضعهائی که اثار کسوف وخسوف واثار مقامات کواکب متحیره مثل
رجوع واستقامت ایشان در ان مواضع واقع شود وتا کجاها یا اسلاکه منسوب
باشد بمواضع کسوف نزدیک باشد بان موضع وان طالع وعاشر بود
ود کسوفی که در جهت مشرق بود ورابع وسابع در اینجه در طرف مغرب
بود وبروج ان با اوتاد که از طوالع مواليد وعا و دليل اشخاص انسانی باشند
اعتبار باید کرد وانچه منسوب باشد بان اوتاد مانند ابدان ونفوس که منسوب
بطالع بود وسلطان وعمل وا زواج وشرکا که منسوب بود به دیگر اوتاد
وهمچنین شهرها که منسوب باشد برج ان اوتاد وبروج کسوف وانطبیعتها
که از اصناف موجودات منسوب بروج کسوف باشد وصورت های کواکب
وطبایع کواکب متحیره که واقع در ان برج باشد در وقت کسوف طلوع کنند
ومقدار اثر بقدر مقدار منکسف باشد از نیرین وزمان اثر تا دیر رجوع
بقدر زمان او فوق الارض چنانکه در کتب احکام مذکور باشد وهمچنین

در اینجا

در اینجه مقتضاء اقامت ورجوع واستقامت سعود ونحوس باشد بقیاس اوتاد
مذکور سخن بباید گفت از نحس وشر نحس واین کلمه مجمل است وتفصیل این در
اربع مقالات بطلمیوس مذکور است کلم صدم المستولي على اوتاد الاجتماع
والاستقبال والارباع اذا قوي واغرب على اما يدلون عليه واذا سعد هل
ونحس وكذلك اذا اسرع سيره او ابطأ ترجمه چون مستولی بر اوتاد وقت
اجتماع واستقبال ود وتربیع افتاب وماه قوی حال باشد ان چیزکه مدلول
مستولی بود عزیز گران باشد وخوار وارزان باشد وچون سریع السیر باشد
رواج یابد وچون بطی السیر باشد کساد یابد   الیاذکه ذوات
الذوایب من توابع النجوم ولیست منها ترجمه توابع نجوم اثار علوی باشد وستاره
وستارگان دو الذوابه وجز انها وامثال ان از جمله توابع نجوم باشد در بعضی
نسخها این کلمه واینجه بعد از این آید یک کلمه شمرده اند   الیاذکه
يدل على جفاف الاخرو فاذا كان في جهة واحدة دلت على ريح تعرض في
تلك الجهة وان كان شايعة في الجهات كلها دلت على نقصان المياه واضطراب
الهواء وعلى حدوث بعض الاقاليم وتطلب مليكها بخالفة الاعتقاد للطلبة
الاجتماع فيه فاما ذوات الذوايب التي بينها وبين الشمس احد عشر برجا فان
ظهر منها واحد وكان ظهوره في وتد من اوتاد دولة فيموت ملك منها
او عظيم فيها وان كان فيما يلي وتدا من اوتاد الدولة اصطلحت خزاينه وتبدل
بوزيره وان كان ساقطا عن الوتد اثار السجون والامراض وكان اكثر
المتنات تجارة ولحق الناس خلل بذلك الاقليم وان كان ذو الذوابة ملتزم
يخرج على الملك خارجي واذا وجد ذو الذوابه يسيره وسيره ابدا يكون

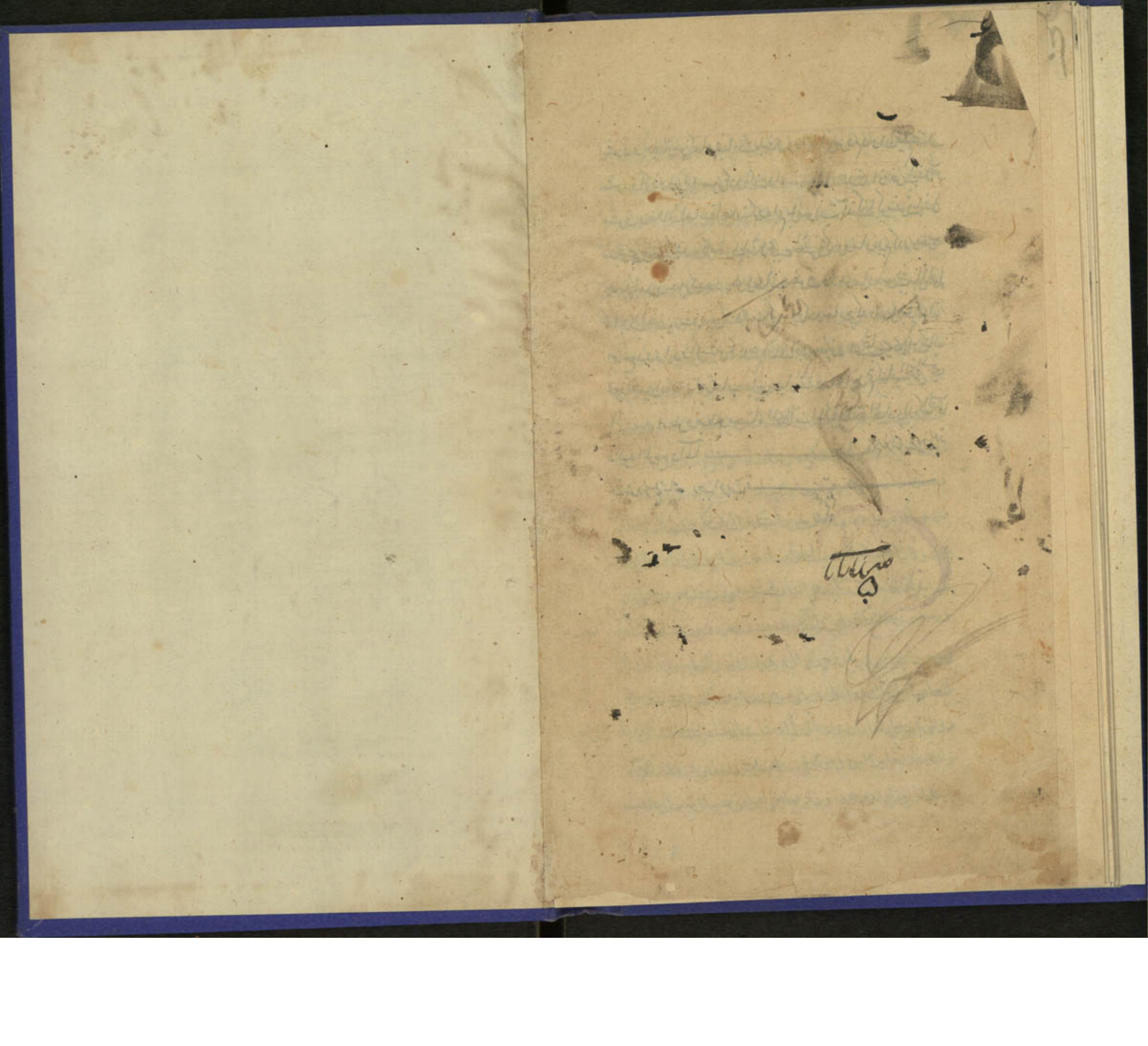
لعمام

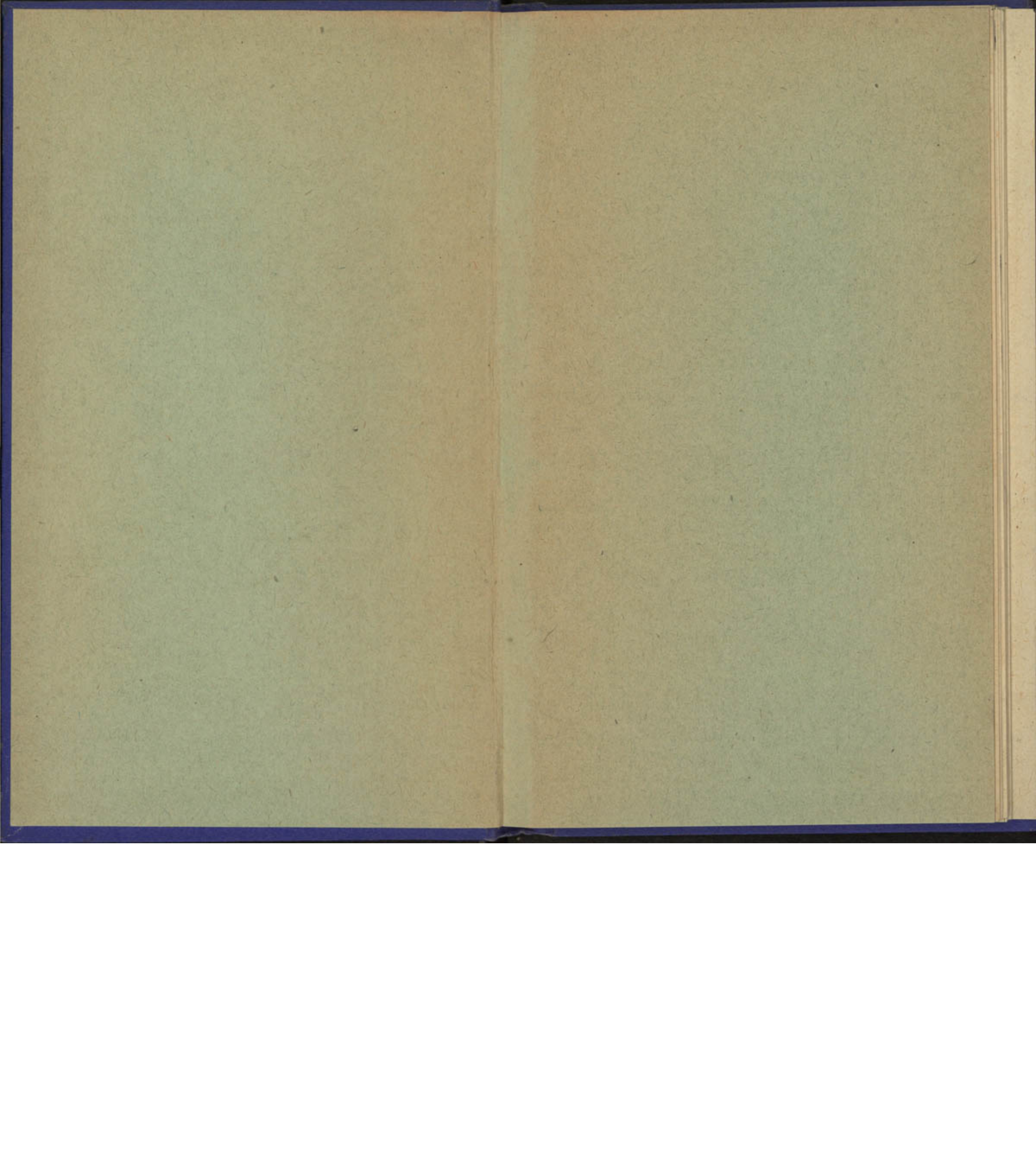
استاصك

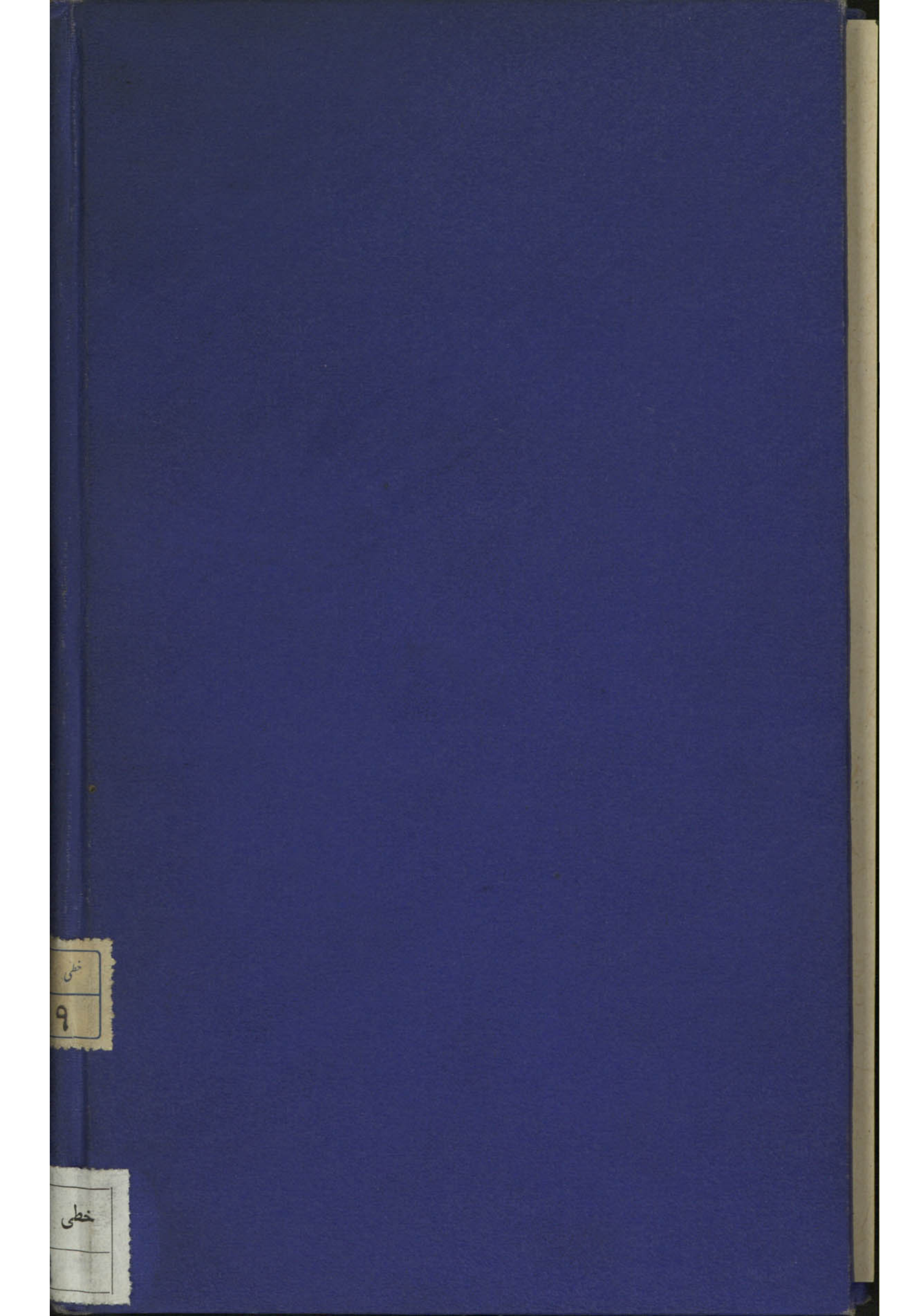
من المغرب الى المشرق فان الخارجي يأتي من تحت الى الاقاليم لم يكن سايرا
فان الخارجي من حصة الاقليم ترجمه در کتب آثار علوی گفته اند که ادخنه
که از زمین مرتفع شود چون از طبقه زمهریر بگذرد اگر در هوا رطوبت
مشتعل شود از اشتعال آن شهب تولد کند و اگر باثیر رسد اغلبا ذوذوات
ذوایب شود و اسباب حدث بحسب اشکال باشد بعضی ظهور شان چون بسیار نابیند حوادث
آفتاب را اجزا او پابر است در زمین دلیل خشکی هوا و خشکسالی غبارها
باشد و چون در یک جهت باشد در آن جهت بادها تولد کند همه باد و خلق
باشد که مرتفع شود و در طبقه زمهریری سرد شود و باشید(?) و چون
در همه جهات باشد دلیل نقصان آبها باشد و اضطراب هوا از همه جوانب
و نیز دلیل باشد بر آنکه لشکرهای مخالف قصد اقالیم کنند و ملوک را زحمت
دهند و آن از سبب تغیر مزاجهاء انسان باشد و استیلاء قوت غضبی بر
مزاجها که موجب تعصب و طلب حرب باشد و آن لشکرهای مخالف اعتقاد
جمهور آن اقلیم باشند بسبب انحراف مزاجهاء ایشان از اعتدال و در
ذوابه گفته است در پانزدهم آفتاب باشد یعنی در وقت صبح و پیش از صبح
در مشرق طلوع کند و این علامت خیر(?) چه در هر دو جهت مشاهده افتاده است ۳
پس چون اینجا یعنی در پانزدهم ذو الحجه بدید و آن بر شکل سری باشد روشن
شعاعهای باریک و مانند موهای سر بیرون آمده و ظهور شد در وقت طلوع
دولتی باشد پادشاه آن دولت باتر که مثابت پادشاه باشند اما اگر در ماه یلی ۲
و نه باشد ذخایر اموال او بجای بسیار حاصل شود و وزیر بد اکثر و اگر نقطها
باشد از اوتاد اذو هما و بیماریها یعنی اعراض نفسانی جسمانی حادث

لحم رحم

شود و بیشتر مرضها و مجاوت(?) باشد و راههای مردم در آن اقلیم مختلف
شود و اگر دو دوابه سیر کند و گفته است سیر او همیشه از مغرب باشد بسوی
مشرق و خلاف آن مشاهده کرده ایم بل صواب آنکه اگر مشرقی باشد
سیر بجهت مغرب کند و اگر مغربی باشد بجهت مشرق کند و ما دیدیم که در مغرب
پدید آمد و سیر کرد در طول بجانب مشرق و در عرض از جنوب بشمال آنجا
که ابتدای ظهور شد بیش گفته است اگر سیر کند خارجی که متصل اقلیم کند از
موضع دور ابدی اگر سیر نکند هم ان آن اقلیم برخیزد اسباب تمامی کلمات کتاب
ثمره و تفسیران و در آخر کتاب بانی عبارت وارده اند تم کتاب الثمرة المسمى
بالتوسعه امطو و معناه الکلمات المائة والله الهادی لدرک المعنا
والیه المرجع والمآب ـــــ تم ترجمة الثمره در روز
یکشنبه در سلخ ماه رجب المرجب تمت ـــــ
تم تم







خطی
۹
خطی